

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام

سال شانزدهم، شماره اول

بهار ۱۳۹۴، شماره مسلسل ۶۱

ایران‌شناسی انگلیسی؛ زمینه‌ها و رویکردها

تاریخ دریافت: ۹۳/۴/۱۴

تاریخ تأیید: ۹۳/۱۰/۱۴

رضا بیگدلو*

«شرق‌شناسی» را مجموعه‌ای از مطالعات و تحقیقات دانشمندان و مؤسسات کشورهای غربی در موضوعات و مسائل مختلف شرقی دانسته‌اند. ایران‌شناسی، به‌عنوان شاخه‌ای از شرق‌شناسی را می‌توان مجموعه منظمی از مطالعات و پژوهش‌ها دانست که از سوی دانشمندان غربی برای شناخت: زبان، ادبیات، تاریخ، متون دینی، اندیشه‌ها، فرهنگ ایران‌زمین و حوزه تمدنی ایرانی صورت گرفته است. انگیزه و اهداف این مطالعات، دهه‌های چندی است که در کانون مباحثه‌ها و مجادله‌ها واقع شده است. این پژوهش، با بررسی و تحلیل محتوای آثار ایران‌شناسی انگلیسی قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم و بازنمایی نسبت آن با اقتضائات سیاسی، نظامی و اقتصادی انگلیس در ایران و آسیا، این سؤال را مطرح می‌سازد که ارتباط بین سیاست‌های انگلیس در ایران و آسیا و پژوهش‌های ایران‌شناسی آن‌ها چیست؟ یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که دولت انگلیس، از ایران‌شناسی به‌عنوان سازه‌ای استعماری بهره جسته است و نیز ایران‌شناسان انگلیسی با

* استادیار تاریخ پژوهشگاه مطالعات اجتماعی ناجا.

پژوهش‌های خود در ایران، به برسازای هویت خودی نیز توجه داشته‌اند. اسلام‌ستیزی، باستان‌گرایی و نژادگرایی، از دیگر ویژگی‌های ایران‌شناسی انگلیسی است.

کلیدواژگان: شرق‌شناسی، ایران‌شناسی، اسلام‌ستیزی، نژادگرایی، باستان‌گرایی.

مقدمه

شرق‌شناسی، از موضوعاتی است که در دهه‌های اخیر مورد توجه و بحث جدی قرار گرفته است. در خصوص اهداف، انگیزه‌ها و شیوه پژوهش‌های شرق‌شناسی، نظرات متفاوتی بیان شده است که این مطالعات را از ابزار استعمار تا صرف مطالعات علمی‌دانستن در برمی‌گیرد؛ با این حال، گروه‌سومی هم وجود دارند که بدون چشم‌پوشی نسبت به اشتباهات و جنبه‌های استعماری استشراق، برخی دستاوردهای مثبت آن را نیز نادیده نمی‌گیرند. این پژوهش نیز با وجود برخورداری از نگاه انتقادی نسبت به ایران‌شناسی انگلیسی، منکر دستاوردهای مثبت آن نیست. واقعیت، این است که ایران‌شناسی انگلیسی، در روش‌شناسی تاریخ‌نگاری جدید ایرانی، تأثیر خاصی بر جای گذاشته است. بسیاری از ایران‌شناسان انگلیسی که به پژوهش و بررسی در مسائل ایران پرداخته‌اند، انگیزه‌های علمی داشتند. آن‌ها در شناسایی، احیا و معرفی آثار علمی، هنری، ادبی و تاریخی ایران به جهان و جهانی‌ساختن ادبیات ایران، نقش عمده‌ای ایفا نموده، دیدگاه‌های نوینی را درباره فرهنگ و تمدن ایرانی ایجاد کردند؛ چنان‌که برخی زوایای تاریخ کهن ایرانی که از یادها فراموش شده بود، با تلاش ایران‌شناسان انگلیسی و خوانده‌شدن خطوط میخی و کشفیات باستان‌شناسی و تاریخی، بر همگان آشکار شد؛ با این حال، واقعیت این است که بین سیاست‌های کلی حاکم بر کشورها و اغراض شرق‌شناسی آن‌ها ارتباطی محسوس برقرار است. از آنجایی که مراکز مطالعاتی و مؤسسات شرق‌شناسی، بیشتر به دولت‌ها وابسته بودند، فعالیت این مراکز در جهت تحقق سیاست‌های حاکم بر دولت‌های متبوعه‌شان قرار داشت؛ اما دگرگونی در سیاست‌های کشورها در دوره‌های مختلف زمانی را می‌توان در

مطالعات شرق‌شناسی این کشورها دنبال کرد و به عبارت دیگر، در هر دوره‌ای، بر مطالعات شرق‌شناسی، یک انگیزه مسلط وجود داشته است.^۱

قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم، عصر استعمار کشورهای آسیایی و آفریقایی توسط کشورهای اروپایی، به‌ویژه انگلستان بوده است. بنابراین، بازتاب سیاست‌های استعماری را می‌توان در مطالعات شرق‌شناسی این کشورها دید. با در نظر گرفتن این ارتباط است که منتقدانی چون محمد الدسوقی عنوان می‌کنند: قرن نوزدهم، از ستم‌بارترین دوره‌های شرق‌شناسی است.^۲ کشور ایران، بنا به دلایل مختلف، در قرن نوزدهم و بیستم مورد توجه سیاست‌های قدرت‌های بزرگ جهانی واقع شد. امپراتوری بریتانیا و کمپانی هند شرقی، توجه و حساسیت ویژه‌ای نسبت به ایران داشتند. ایران، محل رقابت بین دو قدرت بزرگ جهانی آن روز، یعنی روسیه و انگلستان، و نیز محل اجرای سیاست‌های استعماری انگلستان بود. بنابراین، اهداف و انگیزه‌های استعماری را در پژوهش‌های ایران‌شناسی، به‌صورت‌های آشکار و پنهان در مطالعات شرق‌شناسی انگلستان می‌توان دید. با در نظر گرفتن این رابطه استعمارگرانه بین انگلستان و ایران، پژوهش حاضر در صدد است تا به این سؤال پاسخ دهد که مهم‌ترین ویژگی‌های ایران‌شناسی انگلیسی چیست؟ و این ویژگی‌ها از چه بافتار فرهنگی و اجتماعی متأثر می‌باشد؟

در مورد شرق‌شناسی، آثار قابل توجهی در در دهه‌های اخیر به نگارش درآمده است؛ به‌ویژه نگاه انتقادی به شرق‌شناسی، بعد از انتشار اثر ادوارد سعید بیشتر شده و کسانی چون: ترنر، دسوقی، سردار و دیگران، آثار قابل توجهی را در این راستا به نگارش درآورده‌اند. ایران‌شناسی نیز از سالیان گذشته مورد توجه و حتی بررسی انتقادی شماری از نویسندگان ایرانی واقع شده است. در زمینه ایران‌شناسی انگلیسی، سیمین فصیحی در مقاله‌ای که بر ترجمه کتاب *ایران عصر قاجار* خانم لمبتون افزوده، به اقدامات سیاسی لمبتون و همکاری‌های وی با دستگاه دیپلماسی و امنیتی انگلستان اشاراتی کرده است.

محسن خلیلی، در مقاله‌ای، به بررسی آثار تنی چند از ایران‌شناسان انگلیسی پرداخته است. محمدی و آغاجری، تاریخ‌نگاری سایکس را مورد بررسی قرار داده‌اند. یاپ، در مقاله‌ای، مبانی تاریخ‌نگاری مالکوم و کرزن را ارزیابی کرده است. مصطفی وزیری و رضا ضیاء ابراهیمی هم در کتاب‌هایی که به زبان انگلیسی نگاشته‌اند، برخی زوایای آثار شرق‌شناسی بر حیات فرهنگی ایرانیان را بررسی کرده‌اند؛ با این حال، با توجه به حجم آثاری که ایران‌شناسی انگلیسی تولید کرده و تأثیراتی را که بر حیات فکری و فرهنگی ایرانیان داشته، این آثار بسیار اندک می‌نماید.

با بررسی و تحلیل آثار ایران‌شناسی انگلیسی، مهم‌ترین ویژگی‌های آن را می‌توان به

شرح ذیل برشمرد:

۱. شرق‌شناسی / ایران‌شناسی؛ سازه‌ای استعماری

ادوارد سعید، شرق‌شناسی را گفتمانی می‌داند که به مقتضای گسترش سلطه استعماری غرب پدید آمده است. شرق‌شناسی در نظر دارد تا شرق را زآلود در نظر غربیان را به پدیده‌ای قابل فهم و معقول در درون شبکه‌ای از طبقه‌بندی‌ها، جداول و مفاهیم معرفی کند که به وسیله آن، شرق، هم‌زمان هم تعریف شده، هم تحت نظارت قرار می‌گیرد. بدین جهت است که سیلوستر دوساسی (د. ۱۸۳۸م)^۳، از اولین شرق‌شناسان فرانسوی، ادعا کرده است که بدون تفکرات و تأملات شرق‌شناسی، نمی‌توان شرق را شناخت.^۴ اگر ادعاهای سعید درباره کلیت شرق‌شناسی را درست ندانیم، نظریات وی درباره شرق‌شناسی انگلیسی عموماً، و ایران‌شناسی آن خصوصاً، مطابقت می‌کند؛ به بیان دیگر، ردپای استعمار غربی را می‌توان در جریان شرق‌شناسی ردیابی کرد. شرق‌شناسی، با وجود اینکه خود را یک رشته علمی، بی‌طرفانه و واقع‌گرا می‌خواند، از نظر کارکردی کاملاً در خدمت اهداف سیاسی و اقتصادی مشخصی است.^۵ با مروری بر روند گسترش استعمار انگلیسی و ایجاد و توسعه مراکز و مطالعات شرق‌شناسی، به پیوند این دو بیشتر پی می‌بریم. با ایجاد کمپانی هند شرقی انگلیس در سال ۱۶۰۰م / ۱۰۰۹ق، روابط اروپاییان با شرق دچار دگرگونی اساسی

گردید و امپراتوری بریتانیا در هند و آسیا، بین سنت علمی - فرهنگی شرق‌شناسان با سلطه سیاسی استعمار بریتانیا پیوند برقرار کرد.^۶ به دنبال ایجاد کمپانی هند شرقی و گسترش منافع اقتصادی، تجاری و سیاسی، اعضای کمپانی شروع به فراگیری زبان‌های شرقی و به‌ویژه زبان فارسی کردند؛ زیرا زبان فارسی، کاربرد بیشتری در ایران و شبه‌قاره هند داشت.^۷ کالج «هیلی بوری»^۸، به‌عنوان مهم‌ترین مرکز آموزش زبان فارسی و عربی درآمد که در آن، علاوه بر سیاست‌مداران و بازرگانان، افسران انگلیسی نیز به فراگیری این زبان‌ها اقدام می‌کردند.^۹ به جهت پیوند عمیق شرق‌شناسی با سیاست، به‌ویژه در قرن نوزدهم است که در کنگره اول شرق‌شناسی در سال ۱۸۷۳م در پاریس، دیپلمات‌ها، نظامیان عالی‌رتبه و بازرگانان، بیشتر شرکت‌کنندگان را تشکیل می‌دادند.^{۱۰}

تا اوایل قرن نوزدهم، منافع بریتانیا در ایران چشمگیر نبود و ایران برای بریتانیا، یک کشور دوردست، افسانه‌ای و دارای برخی فواید و منافع تجاری و سیاسی کم‌اهمیت محسوب می‌شد؛ اما با آغاز قرن نوزدهم، اهمیت ایران از جهات مختلف برای انگلیسی‌ها آشکار گردید. موقعیت خاص جغرافیایی ایران، به این کشور اهمیت فوق‌العاده‌ای می‌بخشید. از نگاه کارگزاران انگلیسی، چون سرپرسی سایکس (د. ۱۹۴۵م)^{۱۱}: «اگر به جغرافیای عالم نظری بیفکنید، خواهید دید ایران یکی از شاهراه‌های بزرگ بین‌المللی است که اروپا را به هندوستان متصل می‌کند و تنها همین مسئله، به‌خودی‌خود، واجد اهمیت فراوان می‌باشد.»^{۱۲}

در درجه اول، اهمیت ایران برای انگلیس به دلیل هند بود؛ زیرا به علت تهدیدهای فرانسه و سپس روسیه، ایران به معبری راهبردی برای نگاهبانی از هند درآمد؛ ضمن اینکه انگلیسی‌ها باید از عدم هجوم ایرانیان به هند مطمئن می‌شدند. همچنین، ایران نمی‌بایست گذرگاهی برای دشمنان انگلیس می‌شد تا از آن طریق بتوانند به منافع انگلیس در هند ضربه بزنند. در طی سده نوزده و بیست، منافع و علقه‌های انگلستان در ایران گسترش یافت. از اواسط دهه ۱۸۳۰م تا پایان دوره قاجاریه، خط تلگرافی هند به اروپا از

مسیر ایران، به جهت نقش ارتباطی‌اش بین هند و لندن، اهمیت فراوانی یافت. ایران به‌صورت بازاری برای تولیدات صنعتی انگلستان درآمد^{۱۳} و تعدادی از بنگاه‌های بازرگانی و اقتصادی و مالی انگلیس، در شهرهای عمده ایران مستقر شدند و جویندگان امتیازات و انحصارات، به ایران سرازیر گردید.^{۱۴} اکتشاف نفت در سال ۱۳۲۶ق/ ۱۹۰۸م در مسجد سلیمان و بهره‌برداری سریع و گسترده از آن، به‌زودی شرکت نفت ایران و انگلیس را به مهم‌ترین منافع انگلیس در ایران تبدیل کرد. مقابله با توسعه‌طلبی فرانسه و روسیه از طریق ایران به سوی هند و منافع دیگر بریتانیا در ایران، اقتضا می‌کرد که ایران‌شناسی انگلیسی برای سلطه و نفوذ بر ایران و حفظ منافع آن کشور ایجاد شود؛ به همین دلیل، یکی از مشغله‌های دائمی نظامیان، کارمندان و مدیران کمپانی هند شرقی، گردآوری اطلاعات و نوشتن کتاب‌هایی درباره مناطق تحت سلطه کمپانی و سرزمین‌های اطراف هند بوده است. این اطلاعات، نقش مهمی در استقرار و تداوم امپراتوری بریتانیا در هند داشته است.^{۱۵}

دنيس رایت^{۱۶}، درباره شکل‌گیری ایران‌شناسی انگلیسی اظهار می‌دارد: تهدیدهای ناپلئون در مورد هند، انگلستان را متوجه بی‌خبری‌اش از سرزمین‌های همسایه‌ای ساخت که ممکن بود سپاهیان فرانسه از آن‌ها بگذرند. کسی بیشتر از جان مالکوم از این موضوع آگاهی نداشت. وی که به جهت تأثیرگذاری‌اش بر بنیان‌های ایران‌شناسی انگلیسی و تعیین چهارچوب دیدگاه کمپانی هند شرقی در مورد شرق، به نظریه‌پرداز شرق‌شناسی انگلیسی معروف است،^{۱۷} در نخستین مأموریتش در ایران به‌سال ۱۲۱۵ق/ ۱۸۰۰م، از شیراز به پدرش نوشت: «همه ساعات فراغتم را صرف پژوهش در تاریخ این کشور خارق‌العاده می‌کنم که با آن آشنایی اندکی داریم.»

مالکوم، افراد هیئت خود را که شامل کسانی چون: سروان گرانت، سروان چارلز کریستی و ستوان هنری پاتینجر می‌شد، به اطراف و اکناف کشور برای نقشه‌برداری و بررسی راه‌ها و منابع فرستاد. این امر، در سومین مأموریت مالکوم هم تداوم یافت. این

اطلاعات گردآوری شده، توسط سروان مکدونالد کنییر^{۱۸} تنظیم شد و در سال ۱۸۱۳م در مجله «جغرافیای سلطنتی ایران» منتشر گردید و برای سال‌ها، منبع اطلاعاتی راجع به ایران بود.^{۱۹} در شرح مأموریت سرگور اوزلی به‌عنوان سفیر فوق‌العاده و تام‌الاختیار، جرج سوم پادشاه انگلستان تأکید کرده بود: «برای کسب اطلاعات در باب ذخایر نظامی و مالی ایران، تولیدات عمده، وضع کشاورزی و فنون مکانیکی، همچنین هر نوع اطلاعات موثق در باب رفتار، عادات و رسوم، عایدات، کسب‌وکار، تاریخ و باستان‌شناسی ایران»، از همه امکانات خود استفاده نماید. همچنین، به وی اختیار داده شده تا ستادی برای این کار تشکیل دهد و سالانه حدود ۶۰۰ لیره صرف خرید نسخه‌های عربی و فارسی برای موزه بریتیش میوزیوم^{۲۰} کند.^{۲۱}

بیشتر ایران‌شناسان انگلیسی، وابستگی نظامی و سیاسی به دولت انگلستان داشتند و مطالعات ایران‌شناسی آن‌ها، جزئی از وظایف رسمی آنان محسوب می‌شد. رایت در این باره اظهار می‌دارد: «ادبیات انگلیسی سده نوزده، از لحاظ سیاحت‌نامه‌های مربوط به ایران، غنی است. با ارزش‌ترین آن‌ها، از آن اعضای هیئت سیاسی انگلیس در ایران است. مأموران سیاسی و نظامی انگلیس، گاهی در جامه مبدل و بیشتر آشکارا، در این کشور جاسوسی می‌کردند و درباره مکان‌شناسی و سایر امور مربوط به کشوری که فکر می‌کردند روزی صحنه جنگ خواهد شد، اطلاعات لازم را گردآوری می‌کردند.»^{۲۲} بیشتر کتاب‌ها و آثار ایران‌شناسی انگلیسی، در ارتباط و در جریان مأموریت‌های رسمی آن‌ها به نگارش درآمده است. سرجان مالکوم، منابع و اطلاعات کتاب *تاریخ ایران* را در طی مأموریت‌های سیاسی خود فراهم نمود و سپس در بمبئی آن را تدوین کرد که هنوز هم از منابع عمده تاریخ ایران به شمار می‌رود.

اعضای هیئت اوزلی، به‌ویژه برادرش ویلیام اوزلی که هر دو ایران‌شناس خبره‌ای بودند، سر راه‌شان از بوشهر به تهران، اقدام به سفرهای اکتشافی، نقشه‌برداری و گردآوری اطلاعات کردند. سرگرد استون و رابرت گوردون از شوش، ویلیام اوزلی از سروستان، و

جیمز موریه از پاسارگاد دیدن کرد و قسمتی از آثار و حتی سنگ‌های قابل حمل توسط آن‌ها جدا گردید تا به انگلستان ارسال شود.^{۲۳} جیمز فریزر، در سال ۱۲۴۹ق/ ۱۸۳۳م از طرف لرد پالمستون برای یک مأموریت جاسوسی به ایران آمد. سفرهایش در این باره، مطالب و اطلاعات لازم را برای دو کتاب مفصل وی درباره ایران فراهم ساخت. هنری راولینسون که در نخستین سفرش به ایران، افسر ۲۲ساله‌ای بود و طی یک مأموریت نظامی به ایران آمده بود، در سفرهای متعددش به مطالعه کتیبه‌های میخی همدان و کرمانشاه دست زد و در نهایت، موفق به کشف رموز خطوط میخی گردید.^{۲۴}

هنری لایارد، سیاست‌مدار و باستان‌شناس انگلیسی که سمت‌هایی چون عضویت مجلس نمایندگان انگلیس و معاونت وزیر امور خارجه را داشت، به کاوش در مناطق باستانی ایران دست زد و با پشتیبانی «انجمن جغرافیایی سلطنتی انگلیس» به نقشه‌برداری و کسب اطلاعات از ایران می‌پرداخت.^{۲۵} لایارد که به دنبال تنش در روابط ایران و انگلیس بر سر مسئله هرات، با مأموریت ویژه از طرف اینتلجنت سرویس^{۲۶} به ایران آمد و در تحریک محمدتقی‌خان به شورش بر ضد محمدشاه، نقش مهمی ایفا کرد، از طرف انجمن جغرافیایی سلطنتی اعزام شد و در ایران به فعالیت باستان‌شناختی و اکتشافی دست زد که نتیجه آن، شناسایی غار «اشکفت سلمان» بود.^{۲۷}

پیشروی‌های روسیه در نیمه دوم قرن نوزدهم در آسیای میانه و گسترش نفوذ آن کشور در ایران، امپراتوری بریتانیا را به شدت نگران کرد.^{۲۸} به همین جهت، یکی از اهداف فعالیت و تحقیقات ایران‌شناسان انگلیسی، مقابله با توسعه‌طلبی روسیه در ایران و آسیای میانه و افغانستان بود. جرج ناتانیل کرزن^{۲۹}، نایب‌السلطنه هند و وزیر امور خارجه سال‌های بعد بریتانیا، کتاب *ایران و قضیه ایران* را در سال ۱۸۹۰م و طی مدت سه سال با این انگیزه به نگارش درآورد. کرزن که در سال ۱۳۰۷ق/ ۱۸۸۹م سفرهای دور و درازش را در ایران آغاز کرد، علایقش در ایران اساساً سیاسی بود.^{۳۰} اثر وی که یک دائرةالمعارف در باب مسائل: سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و جغرافیایی ایران در زمان خود بوده، مشخصاً برای

مقاصد سیاسی نگارش یافته است. او در باب انگیزه تألیف کتابش می‌نویسد: «ارتباط ایران با مسائل کلی‌تر سیاست آسیایی، عمده‌ترین منظوری است که من پیوسته در سر داشته‌ام.» وی علت توجه زیاد به ایران را حفاظت از هند می‌داند؛ زیرا هند از نظر وی برای امپراتوری بریتانیا «سند بی‌بدیلی برای فرمانروایی بر جهان شرق است.»^{۳۱} کرزن، همواره با زبان صریح استعماری سخن رانده و از رابطه بین انگلستان و شرق، با واژه‌های تملک و تعلق و یا سرزمین بی‌صاحبی که باید به طور تمام و کمال در مالکیت استعماری درآید، سخن گفته است. کرزن، در سال ۱۹۰۹م به‌عنوان عضو مؤسس «مدرسه مطالعات شرقی» انتخاب شد. در همان سال، در مجلس اعیان انگلستان اظهار داشت: «آشنایی ما نه تنها با زبان‌های مردم مشرق‌زمین، بلکه با عادات، احساسات و سنت‌های ایشان و نیز با تاریخ و دینشان و ظرفیت ما برای درک آنچه نبوغ شرق نامیده می‌شود، تنها مبنایی است که احتمالاً در آینده خواهیم توانست بر پایه آن، موقعیتی را که در شرق به دست آورده‌ایم، حفظ کنیم.»^{۳۲} در کنفرانسی که پنج سال بعد در زمینه شرق‌شناسی ترتیب یافته بود، وی با صراحت و تفصیل بیشتری سخن گفت. در آنجا اعلام کرد که مطالعات شرق‌شناسانه، یک تفریح مجلل و اشرافی نیست؛ بلکه «شرق‌شناسی، یک تکلیف بزرگ سلطنتی است. به نظر من، مدرسه‌ای چون مدرسه مطالعات شرقی در لندن، بخشی از ملزومات امپراتوری بریتانیا است.»^{۳۳}

ژنرال سرپرسی سایکس که به دلیل تألیفات متعددش چون: *تاریخ ایران، ده هزار مایل در ایران یا هشت سال در کشور شاهنشاهی، تاریخ کرمان*، و چندین اثر برجسته دیگر، جزو ایران‌شناسان برجسته به شمار می‌رود، از مأموران زبردست اینتلجنت سرویس بود و در ایران در کسوت کنسول کرمان و مشهد، سال‌های متمادی به کسب اطلاع از مناطق مختلف ایران و مراقبت از فعالیت روس‌ها در ایران و آسیای مرکزی اشتغال داشت.^{۳۴} آثار وی که نتیجه مسافرت‌های چندین‌ساله وی در مناطق ایران و آسیای مرکزی است، در

اصل، برای اداره اطلاعات ارتش بریتانیا و انجمن جغرافیایی سلطنتی تهیه شده است.^{۳۵} مسافرت سخت و طاقت‌فرسای وی از شمال شرق ایران برای شناسایی ترکمن‌ها و سراسر ایران، مأموریتی بود که از جانب «انجمن جغرافیایی سلطنتی» داده شده بود که برای منافع بریتانیای کبیر، مهم و اساسی بوده است.^{۳۶} سایکس، مهم‌ترین انگیزه خود از نوشتن کتاب *تاریخ ایران* را، آگاهی‌بخشیدن به همکاران خود دانسته که در ایران و کشورهای هم‌جوار آن مشغول خدمت بوده‌اند.^{۳۷}

پیوند سیاست و ایران‌شناسی، در قرن بیستم نیز تداوم داشت. دکتر کاترین لمبتون، نویسنده آثار مهمی چون: *مالک و زارع در ایران، لغت‌نامه فارسی، سه لهجه از لهجه‌های ایرانی و ایران عصر قاجار* که آثارش همواره مورد استناد محققان و نویسندگان ایرانی و خارجی قرار می‌گیرد، از کارگزاران سیاسی دولت انگلستان بوده و از سال ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵ م، وابسته مطبوعاتی سفارت انگلیس در تهران بوده است. کار اصلی لمبتون، خواندن مطبوعات ایرانی، حفظ تماس با سردبیران روزنامه‌ها، انتشار اخبار تفسیری به زبان فارسی، سرپرستی رادیوی فارسی و سرپرستی پخش فیلم‌های تبلیغاتی انگلیس در ایران بود.^{۳۸} وی به علت نقشی که در حوادث و مسائل مختلف ایران ایفا کرده، جایگاهش به مراتب بالاتر از یک وابسته مطبوعاتی بوده است.^{۳۹} سر ریچارد بولارد^{۴۰}، سفیر انگلستان در ایران، در خصوص مسائل و اقدامات دولت انگلستان در سال‌های حساسی که مصادف با ملی‌شدن صنعت نفت بود، همواره با وی مشورت می‌کرد. لمبتون، به‌عنوان یک عامل برجسته MI6، در ایجاد عملیات جاسوسی و سازمان‌دهی عملیات روانی و سپس دادن مشاوره در ماجرای کودتای ۲۸ مرداد بر ضد دولت دکتر مصدق، نقش عمده‌ای ایفا نموده است.^{۴۱} لمبتون، ریاست مجموعه ویکتوری هاوس^{۴۲} را که یک نهاد سرّی برای تبلیغات روانی و جاسوسی در دهه‌های بیست و سی بود، بر عهده داشته، آن را هدایت می‌کرده است.^{۴۳}

۲. شرق‌شناسی/ایران‌شناسی؛ روشی برای دستیابی به منبع رمانتیک^{۴۴}

با وجود اینکه جریان شرق‌شناسی ادعا داشت که در صدد است با روش عینیت علمی،

موضوعات مورد پژوهش خود را فارغ از پیش‌داوری‌ها و تعصبات مورد مطالعه قرار دهد، اما بررسی دقیق‌تر نشان می‌دهد که به‌شدت تحت تأثیر گرایش‌های فکری، علایق و انگیزه‌های بیرونی و درونی شرق‌شناسان قرار دارد. یکی از این عوامل که به‌شدت بر شرق‌شناسی تأثیرگذار بوده و آن را از واقعیت و علمی‌بودن دور کرده، نگاه به شرق به‌عنوان منبع رمانتیسم است.

در قرن هیجدهم، رمانتیسم به‌شکل یک مکتب ادبی، ابتدا در انگلستان و سپس در اروپا و آمریکا سربرآورد و تا اواسط قرن نوزدهم به‌صورت یک مکتب ادبی و اجتماعی مسلط، تداوم یافت. انقلاب صنعتی و پیامدهای آن، از عوامل دخیل در پیدایش رمانتیسم بود. طبقه متوسط جدید که خواهان رهایی از قیود و سنت‌های اشرافیت و قلم‌فرسایی مطابق با خواسته‌های خود بود، در پیدایش رمانتیسم نقش عمده‌ای داشت.^{۴۵} رمانتیسم، با ویژگی‌هایی چون: توجه به احساسات و هیجانات انسانی، خیال‌پردازی و طغیان بر ضد قوانین و مقررات بشرساخته، خیلی زود به کشورهای دیگر نفوذ کرد.^{۴۶} شرقی‌مآبی، از ویژگی‌های اساسی مکتب رمانتیسم بود و شرق در زیبایی‌شناسی عصر رمانتیک، جایگاه پُراهمیتی بود؛^{۴۷} هرچند بیشتر مواقع، تجلیل‌ها و تمجیدهای احساساتی از شرق، چه بسا چیزی نبوده، جز واکنش‌های سطحی در برابر پیشرفت صنعت و وحشت از سیمای آشفته زندگی در شهرهایی که انقلاب صنعتی آن‌ها را زیر و رو کرده بود.^{۴۸} شاعران و نویسندگان مکتب رمانتیسم، هم‌عقیده با کسانی چون فردریک شلگل^{۴۹} اظهار می‌داشتند: «متعالی-ترین نوع رمانتیسم را باید در شرق جست‌وجو کرد.»^{۵۰} طرف‌داران جنبش رمانتیسم، برخلاف خردگرایی روشنگری، بر احساس، تصور و شهود تأکید می‌کردند و شرق را به‌عنوان مخزن حکمت و معنویت مورد ستایش قرار می‌دادند که تاکنون از دید آن‌ها برکنار بوده است. آثار شاعران بزرگی چون گوته، در چنین فضایی پدید آمد.^{۵۱}

در اوایل قرن هیجدهم، برخی آثار تخیلی و داستانی شرق و ایران، مثل قصه‌های هزارویک‌شب، در سال ۱۷۰۶م به انگلیسی ترجمه شد و بلافاصله به زبان‌های دیگر

اروپایی ترجمه گردید و بارها در قرون هیجده و نوزده به چاپ رسید.^{۵۲} ترجمه این آثار، احساسات خیال‌پروری اروپاییان را به غلیان درآورد و شوق‌گرایی در بین بسیاری از نویسندگان گسترش یافت.^{۵۳} نتیجه این کار، تصویری با دو پاره متناقض بود که در برخی مواقع در هم آمیخته می‌شد. بسیاری از کسانی که شیفته اندیشه‌های شرقی شدند، شرق و به تبع آن ایران را از دریچه افسانه‌های هزارویک‌شب می‌نگریستند. در آثار تخیلی شرق‌شناختی، یک صحنه نمایشی ترسیم می‌شد و این صحنه، تمامی شرق را از بغداد تا چین، به یک چشم نگاه می‌کرد.^{۵۴} ایران با شعر و ادبیات پُر رمز و راز و طبیعت متنوعش، به شدت محل توجه بسیاری از ادیبان و نویسندگان اروپایی واقع گردید. ترجمه متونی چون هزارویک‌شب^{۵۵} و رباعیات خیام در سال ۱۸۵۹م و دیگر متون ادبی و عرفانی، باعث محبوبیت و توجه فراوان به شعر و ادب ایرانی شد و شور و غوغایی در جامعه انگلستان پدید آورد؛ به طوری که برخی برای دیدن مزار شاعران ایرانی، عازم شرق شدند.^{۵۶} این انگیزه رمانتیک، در کنار دیگر انگیزه‌ها، بین خیلی از ایران‌شناسان انگلیسی قرن نوزدهم دیده می‌شود. بسیاری از ایران‌شناسان که با انگیزه‌های خاصی به مطالعه و پژوهش درباره مسائل ایران می‌پرداختند، در ادامه، جذب شعر و ادبیات و زیبایی‌های تمدنی و طبیعی آن می‌شدند. سر ویلیام جونز^{۵۷}، نمونه چنین کسانی است که متون عرفانی و صوفیانه ایران، وی را جذب کرد.^{۵۸} با وجود اینکه مالکوم در کانون مورخان استعماری بریتانیا قرار دارد، با این حال، آثار وی به عنوان میراث امپریالیستی از نوع رمانتیک آن، بر بسیاری از نویسندگان زمان خود، از جمله ادموند برک^{۵۹}، تأثیرگذار بوده است.^{۶۰} کتاب *تاریخ ایران* مالکوم، نه تنها علایق سیاست‌مداران و تاجران را از نظر اطلاعاتی ارضا می‌کرد، بلکه آن دیدگاه رمانتیک غربیان را نیز درباره اسامی افسانه‌آمیز ایران، بخارا و سمرقند، اقناع می‌نمود. *تاریخ ایران* مالکوم، در این حیثه با آثار جیمز میل^{۶۱}، والتر اسکات^{۶۲} و جمیز موریه^{۶۳} گره خورد و در اروپا به شهرت رسید.^{۶۴} ادوارد براون^{۶۵}، نمونه کامل چنین موردی است. گفت‌وگوی وی با یک پارسی، نشان‌دهنده گرایش‌های ذهنی عصر رمانتیسم است.

وی در پاسخ به یک پارسی زرتشتی که برای دیدن سرزمین اجدادی‌اش به شیراز آمده بود و ایران را سرزمینی بدون امکانات روز و کسالت‌بار می‌نامید، در مقام مخالفت، به وی می‌گوید: «آدم پس از مدتی، کم‌کم از کشورهای متمدن خسته می‌شود؛ اما در اینجا همه چیز به طور دلپذیری اصیل و شادی‌آور است.»^{۶۶} با این حال، این ادبیات رمانتیک، یک ادبیات استعماری نیز هست که وظیفه آن، کاویدن و بازنمایی جهانی در سرحدات تمدن است؛ جهانی که هنوز نظام دلالت‌گر اروپایی، آن را اهلی نکرده است و جهان‌بینی اروپایی، آن را با جزئیات تمام، ضابطه‌مند ننموده است.

بنابراین، شرق در عین اینکه جذاب، احساساتی و مفرح است، مهارنشده، پُر آشوب، دست‌نیافتنی و شرّ است. دستاوردهای نظریه‌پردازان بزرگ اروپایی نیز تحت تأثیر جوّ رمانتیسم شکل گرفته است. به گفته رابرت یانگ^{۶۷}، خود «مارکس، غرق در دیدگاه شرق‌شناختی رمانتیک بود.»^{۶۸} رمان «حاجی‌بابا اصفهانی»، نمونه دیگری از این ادبیات رمانتیک و در عین حال، استعماری است که ایران‌شناس انگلیسی، جیمز موریه، آن را به نگارش درآورده است. رمان حاجی‌بابا که عمدتاً از قصه‌های هزارویک‌شب برگرفته شده است^{۶۹}، ریشه در مکتب رمانتیسم دارد. تصویری که او در سرگذشت حاجی‌بابا از ایران آفرید، بیش از آنکه مبتنی بر مشاهدات ناظری بی‌طرف باشد، تکرار همان پندارهای متناقض درباره شرق بود: «ایران، پایگاه موهومی جاه و جلال خاورزمین، جایگاه شعرای گل و بلبل...»^{۷۰} در عین حال، سرزمینی نامتمدن، پُر آشوب، با مردمانی دغل‌کار و غیرقابل اعتماد. اگرچه روابط موریه با دربار قاجار و همچنین، برخی سفرهای او به ایران، بخشی از حقیقت را در مورد ایران آن روز آشکار می‌کند، اما در دایره وسیع‌تر، می‌توان نویسنده‌ای را دید که در رؤیای خود، با فرهنگ و زبانی متفاوت، به ارزش‌های فرهنگی اروپایی توسل جسته و دنائت را همچون ویژگی‌های مطلق و جهان‌شمول آن بازنمایانده است. تمامی پلیدی‌ها و ویژگی‌هایی که استعمارگر به فرد بومی نسبت می‌دهد، نه به‌عنوان نتایج تفاوت‌های فرهنگی و اجتماعی، بلکه به مثابه ویژگی‌های ذاتی فرد

بومی نشان داده می‌شود.^{۷۱}

تصویری که موریه از ایران و ایرانی در رمان حاجی‌بابا به تصویر کشید، تا مدت‌ها یکی از تصاویر پذیرفتنی و نزدیک به حقیقت، در نزد اروپاییان بود. گواه این مدعا، پذیرشی است که این اثر در محافل ادبی و تاریخی انگلستان و اروپا به دست آورد؛ چنان‌که لرد کرزن اظهار می‌دارد: اگر تمام کشور و ملت ایران از صفحه روزگار محو شود و فقط رمان حاجی‌بابا و طرح‌های سرجان مالکوم بر جای بمانند، دیپلمات‌ها و محققان راجع به ایران چنان اطلاعاتی می‌توانند به دست آورند که گویی سال‌ها در آنجا اقامت گزیده‌اند.^{۷۲} بسیاری از اروپاییان، سیمای ایرانی را در آئینه حاجی‌بابا اصفهانی دیدند؛ رمانی که آئینه تمام‌نمای یک ملت منحط و رو به زوال است. ایران‌شناسان انگلیسی، از این متون ادبی همچون ابزاری برای گستراندن و استحکام آمریت و اقتدار غرب بر ایران بهره بردند. این رمان، به مثابه جزئی از پیکره گفتمان ادبی - استعماری، ساختارهای سلطه‌گرانه و برتری‌جویی غرب را درونی کرده، به تکرار و تقویت آن‌ها پرداخته است. کرزن، احساسات رمانتیک خود را ضمن تحسین محیط رمزآلود و چشم‌اندازهای بدیع، چنین بیان می‌کند: «در سامانی که شهرها از دود محصور نشده‌اند و بام‌های هموار، لوله‌بخاری یا دودکش ندارند، چه سکوت محض و مقاومت‌ناپذیری که در پهنای خالی و خلوت آن هست.»^{۷۳} یکی از انگیزه‌های سایکس در مسافرت به ایران، علاوه بر انگیزه‌های سیاسی و نظامی، انگیزه‌های رمانتیک وی بود. در این باره در مقدمه سفرنامه‌اش می‌گوید: «سرزمین ایران، یکی از ممالکی است که در سابق همواره ذهن نگارنده را به طور سحرآمیزی شیفته و فریفته خود ساخته بود.»^{۷۴}

۳. شرق‌شناسی / ایران‌شناسی؛ سازه‌ای هویت‌ساز

از دیدگاه شرق‌شناسی، شرق علاوه بر مفهوم جغرافیایی، یک مفهوم فرهنگی نیز دارد. یونانیان، تصور خاصی از دوگانگی شرق و غرب داشتند؛ تصویری که با برتری فرهنگی خود و بربرخواندن همسایگان شرقی خویش همراه بود. این تصور، مبنای

دوگانه‌سازی‌های اروپاییان در سده‌های متمادی بعدی گردید.^{۷۵} با وجود اینکه شرق، منطقه‌ای بود که از سواحل شرقی مدیترانه تا آسیای جنوب شرقی را دربرمی‌گیرد، اما اسلام و سرزمین‌های اسلامی، نقش اصلی در شکل‌گیری باورهای غربی نسبت به شرق ایفا کرد.^{۷۶} مسیحیت، به‌عنوان عقیده محوری اروپا برای هویت‌بخشی به خود، از اسلام به‌شکل دیگری بهره می‌برد. در سده‌های بعدی روشنگری نیز این دیدگاه قرون وسطایی درباره اسلام تداوم یافت؛^{۷۷} حتی ریشه دریافت‌های امروزی اروپا از دیگری، به قرون وسطی برمی‌گردد.^{۷۸} شرق‌شناسی، تمایز میان شرق و غرب را در بطن خود نهفته دارد. انسان غربی، شرق را «پدیده‌ای» یا «چیزی دیگر» می‌داند که می‌خواهد آن را مورد بررسی و مطالعه قرار دهد.^{۷۹}

از دید ادوارد سعید، شرق‌شناسی، هم شامل نویسندگان، جامعه‌شناسان، مورخان، فیلسوفان و زبان‌شناسان است که در مورد موضوعات شرق‌شناسی کار می‌کنند و هم سبک و شیوه‌ای از تفکر است که بر پایه جهان‌بینی و معرفت‌شناسی ویژه‌ای استوار است که بین شرق و غرب، تفاوت قائل است.^{۸۰} شرق‌شناسی، به اروپا در ارائه تصویری از خویش کمک کرد. شرق‌شناسی، بازسازی هویت اروپا در هر دوره را با بررسی و مقایسه خود با شرق دنبال می‌کند. غرب و تمدن غربی، معیاری شد که توسط آن، تمدن‌ها و فرهنگ‌های غیرغربی با آن سنجیده می‌شدند. شرق‌شناسی، دربردارنده این مضمون بود که هویت انسان اروپایی، در مقایسه با افراد و فرهنگ‌های غیراروپایی، در سطح متعالی‌تری قرار دارد.

بدین ترتیب، غرب به معنادهی به مفهوم شرق پرداخت و شرق، مدلول همه چیزهایی شد که غرب نبود. شرق‌شناسی بر مبنای اندیشه‌هایی که در سکولاریسم^{۸۱}، راسیونالیسم^{۸۲}، پوزیتیویسم^{۸۳} و اروپامحوری ریشه داشت، اسلام و دیگر تمدن‌های شرقی را عقب‌مانده و پست نشان داد و در مقابل، جوامع اروپایی را پیشرفته و در اوج اهتزاز معرفی کرد.^{۸۴} شرق‌شناسی، شرق را به‌عنوان مجموعه فرهنگ‌ها و تمدن‌هایی می‌داند که نه تنها از نظر

جغرافیایی در جای دیگری قرار دارند، بلکه با تمدن غرب تفاوت ماهیتی دارند. تمدن غرب از پیش، جدایی شرق و غرب را در خود نهفته دارد. به همین جهت، غرب، تمام تمدن‌های دیگر جز خود را نفی کرد.^{۸۵}

یکی دیگر از ویژگی‌های شرق‌شناسی قرن هیجدهم و نوزدهم، کلی‌سازی است؛ بدین معنا که فرد پژوهشگر با دیدن یک یا چند مورد از پدیده‌ای خاص، قانونی کلی و تعمیم‌پذیر می‌سازد. این امر، در مورد ایران‌شناسان انگلیسی هم مصداق دارد که با دیدن یک ویژگی از یک یا چند ایرانی، آن را به همه مردم ایران تعمیم می‌دادند.^{۸۶} نوشته‌های ایران‌شناسان انگلیسی، سرشار از این تمایزطلبی و غیریت‌سازی درباره ایران و ایرانیان است. در موارد متعدد، ایرانیان با صفاتی چون: بربر، عقب‌مانده، مزور، ریاکار و یا دروغگو توصیف می‌شوند؛ برای نمونه، اوزلی در مذاکراتش با ایرانیان، آن‌ها را مردمانی معرفی می‌کند که با بربریت فاصله چندانی ندارند. سپس، به وزارت امور خارجه انگلستان توصیه می‌کند که بهترین سیاست برای حفظ منافع انگلستان، آن است که ایران را در همین حالت بربریت باقی بگذارند.^{۸۷}

هنری مارتین، از کشیشان کلیسای انگلیکن که در سال‌های ۱۲۲۶ - ۱۲۲۷ق/ ۱۸۱۱ - ۱۸۱۲م در ایران مشغول تبلیغ مسیحیت بوده، نوشت: یک اروپایی که در میان مسلمانان نزیسته، نمی‌تواند بپندارد که چگونه مسلمانان در مقایسه با اروپاییان به شیوه‌ای دیگر می‌بینند، به شیوه‌ای دیگر می‌پندارند و به شیوه‌ای دیگر واکنش نشان می‌دهند. از نظر آن‌ها، انسان خاورزمینی، خردستیز، فاسد، کودک‌منش است و در مقابل، انسان اروپایی، خردگرا، پاکدامن و طبیعی است. با این ویژگی‌های والا، انسان اروپایی شایسته سلطه بر جهان شرق محسوب می‌شد.^{۸۸} فریزر، ایرانیان را به صورت انسان‌هایی بدلباس، ژنده‌پوش، هرزه، رذل و شهوت‌ران و با ظاهری وحشی و خوبی درنده به تصویر می‌کشد.^{۸۹} لایارد، در توصیف ایرانیان اظهار می‌دارد: «یک ایرانی، به طور دائم و مستمر دروغ می‌گوید.»^{۹۰} رابرت واتسن، ایرانی‌های عصر ناصرالدین‌شاه را عامل انواع: شقاوت، ظلم، بی‌عدالتی،

اخاذی، چپاول و خلاف کاری می‌داند که «باعث رسوایی و فنای بشریت هستند؛ [اوصافی] که در هیچ عصر و قومی، نظیر آن دیده نشده است.»^{۹۱} از نظر کرزن، در رفتار و عادات ایرانیان تغییری رخ نمی‌دهد؛ «زیرا در شرق، همه چیز بر شالوده ثبات است و عادات مردم، همان است که در قرن‌های گذشته بوده است.»^{۹۲}

این دیدگاه‌های قالبی، به صورت سنتی، در ایران‌شناسی انگلیسی همچنان تداوم یافت. بولارد، سفیر کبیر انگلستان در سال‌های ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۶م، در خاطراتش بیان می‌کند که رمان حاجی‌بابا را به عنوان یک منبع برای شناسایی صفات و زندگی ایرانیان به مایکل هرفورد^{۹۳}، عضو جدید سفارت، داده است.^{۹۴} قضاوت وی درباره ایرانیان، به علت گرایش‌های ضد انگلیسی ایرانیان در دوره زمانی جنگ جهانی دوم، از اسلافش هم بدتر است. وی مردم ایران را بی‌مسئولیت و تا آخرین نفر، فاسد می‌خواند و علت علاقه ایرانیان به آلمان را بی‌رحمی و خشونت ذاتی ایرانیان می‌داند؛ اما تفاوت ایرانیان با هیتلر، در نداشتن شهامت و قدرت اوست.^{۹۵}

۴. شرق‌شناسی / ایران‌شناسی؛ سازه‌ای شبه‌ایدئولوژیک

اروپامحوری، از گفتمان‌هایی بود که در اروپای بعد از انقلاب صنعتی پا گرفت و تقریباً همه متفکران و اندیشمندان غربی را هوادار خود ساخت. در گفتمان اروپامحور، همه مسائل انسان در زمینه‌هایی مانند: علم، تمدن، هنر، فلسفه، تاریخ، فرهنگ و شیوه زندگی، از زاویه تمدن غربی نگریسته می‌شود. در این گفتمان، فرهنگ و تمدن انسانی، در یک خط واحد و تغییرناپذیر در حال حرکت است و جامعه اروپایی، در همه زمان‌ها و مکان‌ها در این زمینه پیشرو است؛ چنان‌که یونان در گذشته و اروپا در قرون اخیر، دارای چنین نقشی بوده است.

مهم‌ترین رسالت گفتمان‌های مذکور این بوده است که همه اقوام و ملل و جوامع عقب‌مانده و به دور از تمدن را به سوی تمدن مدرن که همان تمدن اروپاست، رهنمون سازند.^{۹۶} ساختار فلسفی هگل^{۹۷}، به مثابه نظامی از دانایی، در سطح مفهومی شبیه تصرف

اقتصادی و جغرافیایی جهان غیراروپایی توسط اروپا بود. دگرگون کردن فلسفه هگل از سوی مارکس، شاید ایده‌آلیسم هگلی را دگرگون کرد؛ اما نظام مفهومی او را که کاملاً اروپامدار بود، تغییر نداد.^{۹۸} در نوشته‌های مارکس و انگلس نیز تقابل رکود اقتصادی شرق در برابر ویژگی انقلابی جامعه سرمایه‌داری قرار می‌گیرد که در آن، جامعه غربی همواره در حال تحول و پیشرفت است.^{۹۹} در برداشت ماکس وبر^{۱۰۰} از اسلام که مبنای جامعه‌شناسی تطبیقی وی گردید، مسئله اصلی، تضاد بین نظام اجتماعی پویا و ایستاست. رسالت جامعه‌شناسی وبر، تدارک ویژگی‌های منحصر به فردی چون: قانون عقلانی داشتن، دولت جدید و کاربرد علم در عرصه‌های اجتماعی برای جوامع غربی بود.^{۱۰۱}

شرق‌شناسان، از فرهنگ سیاسی و اجتماعی خود و با تکیه بر نظریات علمی و شبه‌علمی چون: زیست‌شناسی، انسان‌شناسی و زبان‌شناسی استفاده می‌کردند تا ادعای برتری فرهنگی و تمدنی غرب را بر بقیه جهان توجیه کنند. شرق‌شناسی، به‌عنوان یکی از مظاهر مدرنیته و نخستین فرزند سیاسی آن، یعنی استعمار، ردای علم بر تن کرده، ادعای قیومیت جهانی داشت و خواستار تحمیل ایده ترقی اروپایی به تمام جهان بود.^{۱۰۲} مدرنیته در جهت توسعه سلطه و نفوذ خود، از شرق‌شناسی به‌عنوان ابزاری برای گسترش هژمونی فرهنگی خویش بر شرق بهره برد.^{۱۰۳} شرق‌شناسی انگلیسی هم که برای به‌دست آوردن مبنایی برای مشروعیت استعمار و استثمار ملل شرقی تکاپو می‌کرد، از این گفتمان به بهترین شکل بهره می‌گرفت؛ زیرا اصولاً استعمار جز از طریق اعتقاد به فرودستی بومیان مستعمره‌نشین و متقاعد کردن آن‌ها به موقعیت فروتر خودشان غیرممکن می‌نمود.^{۱۰۴}

سرجان مالکوم، به‌عنوان بنیان‌گذار هشیاری تاریخی بریتانیا در امور ایران، از تاریخ برای مشروعیت‌بخشی به استعمار انگلستان در آسیا بهره‌برداری می‌کرد.^{۱۰۵} مالکوم، در بررسی تاریخی جامعه ایران، از معیارهایی استفاده می‌کند که برای مطالعه جوامع مدرن به کار می‌رفت. تکیه‌گاه نظریات وی در مورد استبدادی بودن جامعه ایران، ایستایی آن و نبود پیشرفت و نقش اسلام در عقب‌ماندگی آن، بر مبنای نظریات کسانی چون منتسکیو^{۱۰۶}

بود.^{۱۰۷} مالکوم، تدابیر و اقدامات انگلیسی‌ها در ایران را در راستای تغییراتی می‌داند که می‌خواستند توحش را از وجود ایرانیان بزدایند.^{۱۰۸} رابرت واتسن^{۱۰۹}، در کتابش که در زمان سلطنت ناصرالدین‌شاه به نگارش درآورده، راهکاری که برای رفع عقب‌ماندگی و افتادن ایرانیان به مسیر پیشرفت ارائه می‌دهد، این است که همانند هندوستان که انگلیسی‌ها در آنجا موجبات پیشرفت هند را فراهم ساخته‌اند، باید نیرویی خارجی، حکومت ایران را به دست گیرد تا موجبات دگرگونی در وضعیت جامعه را پدید آورند.^{۱۱۰}

کرزن، یکی از اشراف انگلستان، از ایران‌شناسانی بود که تلاش می‌کرد تا به حضور انگلستان در شرق مشروعیت ببخشد. وی دلیل حضور انگلیس در ایران و شرق را ناشی از نیاز آن‌ها و به منظور بهبود امور و اصلاح و رفع مسائل و مشکلات می‌داند.^{۱۱۱} از آنجایی که یکی از مبانی اساسی شرق‌شناسی، تمایز ذاتی بین شرق و غرب بود، از منظر وی غربی‌ها عادت به ترک لذت و ماجراجویی و مسافرت دارند. به گمان وی، حتی دوران انحطاط غرب، بهتر از وضع نکبت‌بار کنونی شرق بوده است.^{۱۱۲} در فصل پایانی کتاب، با برشمردن مسائل و مشکلات موجود بر سر راه پیشرفت و ترقی ایران، به‌صورت ضمنی، همکاری و همراهی با انگلستان را ضامن این پیشرفت معرفی می‌کند.^{۱۱۳} از محورهای اساسی در ایران‌شناسی انگلیسی، ارائه چهره‌ای منفی از روسیه به‌عنوان رقیب بریتانیا است. در منابع ایران‌شناسی انگلیسی، روسیه چهره‌ای خشن، توسعه‌طلب، منفور از دید بیشتر مردم ایران و مانع اصلاح و پیشرفت ایرانیان معرفی شده است. فریزر، در مقایسه روس‌ها و انگلیسی‌ها اظهار می‌دارد: درحالی که روس‌ها خودشان را منفور مردم ایران کرده‌اند، در مقابل، انگلیسی‌ها در ایران همواره تا حدی محبوبیت داشته‌اند.^{۱۱۴} از نگاه وی، انگلستان در صدد زمینه‌سازی برای پیشرفت و تعالی ایران است و روسیه مانع عمده اصلاح و ترقی است. همچنین، صلح و آرامش خلیج فارس، ناشی از حضور بریتانیاست و جنوب ایران که زیر سلطه بریتانیاست، به مراتب بهتر از مناطق شمالی است که تحت سلطه روس‌هاست.^{۱۱۵} سایکس، ضمن تأکید بر سیاست تهاجمی روسیه و بی‌اعتمادی

ایرانیان نسبت به روس‌ها، می‌گویند در مقابل، انگلستان «به واسطه حُسن رفتار و همچنین، علاقه به امور ورزشی، مورد محبت مردم ایران می‌باشد.»^{۱۱۶}

کرزن، سیاست‌ها و اقدامات انگلیس را به‌منظور زمینه‌سازی برای پیشرفت ایرانیان معرفی می‌کند. این، در حالی است که سیاست روسیه در ایران، نقطه مقابل انگلیس است: «هیچ طرح پیشنهادی برای اصلاح اقتصادی و مادی ایران [توسط انگلیسی‌ها] به میان نیامده که روسیه با آن مخالفت نموده و یا در اثر سرسختی دولت تزاری از بین نرفته باشد.»^{۱۱۷} در تحلیل‌های سایکس در مورد مسائل سیاسی و اجتماعی، برتری انگلیس و فرهنگ، نژاد و خصوصیات اخلاقی انگلیسی‌ها بر جهان، یک امر مسلم است. این دیدگاه، بر جهان‌بینی و نگاه ایدئولوژیکی در جامعه و فرهنگ ویکتوریایی استوار بود که اساس سیاست خارجی این فرهنگ در جهان‌بینی استعماری آن ریشه داشت. کارگزاران سیاست انگلیس در کشورهای آسیایی و آفریقایی، گسترش تمدن را تکلیف خود می‌دانستند. بنابراین، هرکس و یا گروهی که از سیاست انگلیس پیروی می‌کرد، متمدن و در غیر این صورت، وحشی و نامتمدن محسوب می‌شد.^{۱۱۸}

سایکس، صولت‌الدوله قشقای را که در برابر سیاست‌های انگلیس ایستاده بود، نمونه فردی کینه‌جو، طماع، حریص و ستمگری می‌داند که با رفتار بچه‌گانه خود، در مقابل اعاده نفوذ حکومت ایران در فارس مقاومت می‌کرد.^{۱۱۹} وی سیاست انگلستان درباره ایران را بی‌غرضانه و در راستای جلوگیری از هرج‌ومرج داخلی ایران می‌داند که نتیجه این سیاست‌ها باعث شده «انگلستان، ایران را بارها نجات» دهد.^{۱۲۰} گفتمان ایران‌شناسی، در امر علت‌یابی عقب‌ماندگی ایران، نظام سرمایه‌داری را بهترین معیار و الگوی توسعه دانسته و جامعه ایران را نیز از این منظر مورد مطالعه قرار می‌دهد که چرا ویژگی‌ها و تجارب غربی در آن تحقق نیافته است و برای نیل به این تجارب، چه اقداماتی لازم است. با طرح وجود نظام‌های استبدادی، فقدان نهادها و طبقات مستقل، شرق‌شناسی به‌دنبال ترویج نوعی باور عمومی است؛ مبنی بر اینکه جوامع اسلامی، توانایی و قابلیت برخورداری از

تفکر و اندیشه تمدن‌آفرینی را ندارد و یک هدف در برنامه تحول و توسعه این جوامع ارائه می‌شد و آن، تلاش برای رسیدن به پیشرفت از نوع اروپایی آن بود و تنها الگو نیز راهی بود که جوامع اروپایی طی کرده بودند.^{۱۲۱}

شرق‌شناسی در جست‌وجوی علل عقب‌ماندگی و انحطاط کشورهای شرقی و به‌خصوص اسلامی، عوامل درونی، به‌ویژه اسلام را مسئول عقب‌ماندگی آن کشورها معرفی می‌کند و البته این واقعیت را نادیده می‌گیرد که در بسیاری از موارد، استعمار و استثمار غربی، نقش عمده‌ای در ضعف و انحطاط کشورهای شرقی ایفا کرده است. راه حل ایران‌شناسان انگلیسی برای پیشرفت و رفع عقب‌ماندگی، این است که باید به نیروی خارجی متوسل شوند. منشأ این نگرش، از آنجاست که چون در گفتمان‌های مذکور انسان‌ها و جوامع شرقی ذاتاً توانایی و استعداد اداره و یا اصلاح امور خود را ندارند، به‌ناچار باید از انسان‌های غربی و ممالک متمدن که دارای استعداد ذاتی و فطری هستند، یاری خواسته شود.

گرانث واتسن، از جمله کسانی است که به تأثیر از گفتمان‌های فوق اعتقاد داشت که نه ایرانیان از استعداد لازم برای اصلاح امور خود برخوردارند و نه بدون حضور نیروی خارجی، تحقق چنین امری مقدور است. وی اظهار می‌دارد: در شرایط و محیط فعلی (دوره ناصرالدین‌شاه)، امید پیدایش روزگاری بهتر در سرزمین ایران، اندیشه‌ای بیپرده است؛ مگر آنکه عاملی تازه در میان مردم به وجود آید و بعضی عادت‌های وحشیانه با کمک هیئت‌های اروپایی از بین برود؛ ولی هم مردم ایران و هم حکومت آن، فاقد قوه فعالیت ضروری برای ایجاد هرگونه نهضتی جهت به‌دست‌آوردن تمدن‌اند. اگر روزی قوه محرک لازم برای ایجاد چنین نهضتی در ایران امکان وقوع داشته باشد، باید نظیر هندوستان به‌وسیله یک نیروی بیگانه پدید آید.^{۱۲۲}

کرزن، از دیگر ایران‌شناسان انگلیسی است که بارها از علل عقب‌ماندگی یا چگونگی رهایی ایران از آن سخن گفته است. وی می‌خواهد نشان دهد که هر اقدام اصلاحی در

راستای پیشرفت و ترقی ایران، با اقدام و پشتیبانی انگلستان صورت پذیرفته است. در نگاه سرپرسی سایکس نیز عامل اساسی تغییر و تحول جوامع غیرتمدن، عامل بیرونی است؛ نه درونی. او بر اساس این دیدگاه، منشأ بسیاری از اصلاحات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و نیز تنویر افکار عمومی و بیداری ایرانیان در تاریخ معاصر را معلول عوامل گوناگونی مطرح می‌کند که تمامی آن‌ها به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم به انگلستان برمی‌گردد.^{۱۲۳}

۵. شرق‌شناسی / ایران‌شناسی؛ بستر نظریه‌های نژادگرایی

سده‌های هیجده و نوزده میلادی، شاهد سربرآوردن نظریه‌های نژادی بود. این نظریات که در قالب‌های علمی بیان می‌شدند، به‌لحاظ آثار و پیامد، بسیار مصیبت‌بار بود. کشورهای استعمارگر با استناد به چنین نظریاتی بود که اشغالگری و استعمارگری‌های خود را توجیه می‌کردند. بسیاری از سردمداران لیبرالیسم غربی چون: جان استوارت میل^{۱۲۴}، کارلایل^{۱۲۵} و جورج الیوت^{۱۲۶}، در زمره طرفداران و توجیه‌گران این نظریات نژادی و امپریالیستی بودند. از نظر بنیان‌گذاران این نظریات مانند هردر، نژادهای انسانی در حکم موجودی طبیعی، به نژادهای گوناگونی تقسیم شده که هریک با محیط جغرافیایی خود ارتباط تنگاتنگ دارد؛ زیرا خصوصیات اصلی جسمانی و ذهنی‌اش را آن محیط شکل می‌دهد؛ با این حال، هر نژادی که شکل گرفت، به‌نوعی خاص از انسانیت تغییر یافته، به خصوصیات ثابت و فطری آن تبدیل می‌شود.

این نظریات نژادپرستانه، توسط کسانی از قبیل: استوارت چمبرلین^{۱۲۷}، مدیسن گرانت^{۱۲۸} و فردریک شلگل چنین پرداخته شد که موفقیت‌های تمدن‌سازی توسط گروهی از افراد بشر که به نژاد آریا تعلق داشته‌اند، به وجود آمده و علت انحطاط تمدن‌ها نیز به جهت آمیزش با نژادهای پست بوده است.^{۱۲۹} از دید آن‌ها، نژاد سامی، واجد تمام ویژگی‌های یک نژاد پست بود. این دیدگاه، به یک نگرش مسلط در بررسی و پژوهش درباره شرق منجر گردید و در تفاسیر شرق‌شناسی به کار گرفته شد.^{۱۳۰} کشورهای

استعماری، شرق را به لحاظ فیزیکی به تصرف در می‌آوردند که شرق‌شناسی آن را تجسم ذهنی بخشیده بود. عامل این همکاری را باید در عقاید نژادپرستانه و امپریالیستی دانست که هم شرق‌شناسان علمی و هم سیاست‌گذاران امپریالیستی، بر آن توافق داشتند.^{۱۳۱}

نظریات نژادگرایی، جایگاه خاصی در شرق‌شناسی بریتانیایی داشت. بریتانیا از مفهوم آریانیسم برای گسترش امپراتوری خود استفاده کرد. سر ویلیام جونز^{۱۳۲} کسی بود که بین زبان هندی، [فارسی] و انگلیسی، یک رابطه ژنتیک کشف کرد و آریانیسم را بنیان‌گذاری کرد.^{۱۳۳} نژاد آریا که در گفتمان ناسیونالیسم باستان‌گرا، به یکی از مهم‌ترین عناصر هویتی ایرانیان تبدیل شد، خود از کشفیات شرق‌شناسی بود؛ البته مفاهیم مربوط به آریا از زمان هخامنشیان و ساسانیان در ایران سابقه داشته، حمزه اصفهانی هم آن را به کار برده است؛^{۱۳۴} اما این مفهوم، هیچ‌گاه معنای نژادی نداشته و بیشتر به واحد سرزمینی اطلاق شده است. مفهوم نژادی آریا، توسط آنکتیل دوپرون^{۱۳۵} از کتاب *وستا* کشف گردید. این اصطلاح، سپس توسط فردریک شلگل، وارد زبان آلمانی شد و وی این مفهوم زبان‌شناختی را در کاربرد طبقه‌بندی نژادی به کار برد.^{۱۳۶} تأکید بر پیوند بین زبان فارسی با زبان‌های اروپایی، با نظریات نژادگرایانه و امپریالیسم بی‌ارتباط نبود. این نظریات، به سرعت با مطالعات شرق‌شناسی آمیخته شد.^{۱۳۷} این گفتمان، در قرن نوزدهم به یک سلسله‌نظریات شبه‌علمی و شایع تبدیل شد؛ به طوری که بر اساس گزارش یونسکو، در شانزده کنگره پیش از جنگ جهانی اول، توجه شرق‌شناسان بیشتر به مسائل نژادی، باستان‌شناسی و زبان‌شناسی معطوف بود.^{۱۳۸}

کرزن، اصل و تبار ایرانی‌ها و انگلیسی‌ها را یکی می‌داند و خاطرنشان می‌کند: «ایرانیان، نخستین خانواده هندواروپایی بوده‌اند که به آیین پرستش خدای یگانه درآمده‌اند.»^{۱۳۹} سرپرسی ساپکس که از نظریات نژادی دوران خود متأثر بود و همواره به نژاد آریایی خویش افتخار می‌کرد، در اشاره به تاریخ باستانی ایران و شاهانی چون کورش و داریوش، ضمن انتساب آن‌ها به نژاد آریا و افتخار به زیارت کردن مقابر آنان می‌نویسد:

«دیدن مقبره اصلی کوروش، پادشاه بزرگ و شاهنشاه عالم، امتیاز کوچکی نیست و من چقدر خوشبخت بوده‌ام که به چنین افتخاری نایل شده‌ام و در واقع، شک دارم که آیا برای ما طایفه آریایی، هیچ بنای دیگری هست که زیاده از مقبره مؤسس دولت پارس اهمیت تاریخی داشته باشد.» وی همچنین، در بیان صفات برجسته کوروش می‌نویسد: «ما هم می‌توانیم مباحثات بکنیم به اینکه اولین شخص بزرگ آریایی که احوال او به‌خوبی بر ما معلوم می‌باشد، دارای چنین صفات عالی و برجسته‌ای است.»^{۱۴۰}

در این نظریات نژادی، ایرانیان یکی از شعبه‌های عمده آریایی در شرق به‌شمار آمدند. ایرانیان، از این کشف بزرگ شرق‌شناختی با آغوش باز استقبال کردند و از این امر، به‌عنوان یکی از ارکان هویتی خود برای تشابه‌بخشی خویش با اروپاییان و تمایزبخشی با اعراب و ترکان، بهره جستند. با توجه به این حقیقت که روشنفکران و نویسندگان ایرانی به‌صورت مستقیم و غیرمستقیم تحت تأثیر ایران‌شناسان قرار داشتند، تاریخ‌نگاری و ادبیات ناسیونالیستی ایرانی، سرشار از استنادجستن به آریایی‌نژادبودن ایرانیان و تحقیر و توهین به اعراب به‌عنوان نژاد سامی گشت.^{۱۴۱}

۶. شرق‌شناسی / ایران‌شناسی؛ سازه‌ای اسلام‌ستیز

اسلام‌ستیزی در گفتمان شرق‌شناسی، چندین آیشخور فکری داشت که اولین مورد آن را باید در تأثیرات اندیشه‌های جدید اروپایی جست. دین‌گریزی در دوران جدید، پس از سال‌ها حاکمیت کلیسا، از مهم‌ترین ویژگی‌های مدرنیته است. این دین‌ستیزی و دنیوی‌سازی، یکی از مبانی اساسی گفتمان شرق‌شناسی بود. ولتر^{۱۴۲} و هیوم^{۱۴۳}، از بنیان‌گذاران مکتب تاریخ‌نگاری روشنگری، از عمده‌ترین اهدافشان، تلاش برای دنیوی‌سازی فکر و حیات انسان بود. اندیشه‌های آن‌ها، نه‌تنها غیردینی، بلکه آشکارا ضد دینی بود.^{۱۴۴} آن‌ها با گرایش سکولاریستی و با نفی دخالت عوامل فرابشری در تاریخ آدمی، به تبیین آن پرداختند. آنان این اعتقاد را داشتند که گذشته حیات آدمی، به‌صورتی کور و غیرعقلانی بوده است؛ اما با حاکمیت اومانیزم^{۱۴۵}، می‌تواند سپری عقلانی داشته

باشد.

بنابراین، در بررسی تاریخ، دو مرحله مهم وجود داشت: اول، تبیینی که تاریخ گذشته را بسان بازی نیروهای غیرعقلانی به نمایش می‌گذاشت که البته منظور قرون وسطا بود و عصر باستان را شامل نمی‌شد و دوم، تطوری روبه‌پیش که تحقق آینده‌ای را نوید می‌داد که حکومت خرد در آن تثبیت شده باشد. نخستین ویژگی تاریخ‌نگاری مبتنی بر سکولاریسم، این بود که می‌خواست به شکل سازمان یافته‌ای به مذهب حمله کند و دیگر اینکه آن‌ها را از پذیرش هرگونه عوامل فوق بشری به دلیل داشتن بینش علمی بازدارد.^{۱۴۶} مشرب دیگر، از دشمنی تاریخی اسلام و مسیحیت مایه می‌گرفت. مونتگمری وات^{۱۴۷}، تلقی و تصور عمومی اروپاییان سده‌های میانه در مورد اسلام را چنین برمی‌شمارد:

۱. اسلام، دین دروغ، فریب و وارونه جلوه‌دادن حقیقت است؛

۲. اسلام، دین زور و شمشیر است؛

۳. در دین اسلام، شهوات انسانی آزاد و رها شده است؛

۴. پیامبر اسلام، ضد مسیح و دشمن مسیحیت است.^{۱۴۸}

این دیدگاه، همچنان تا سده‌های پس از روشنگری، اندیشه غالب بوده است؛ همان‌طور که پیتر برک^{۱۴۹} اظهار می‌دارد: در بسیاری از فرهنگ‌های عرفی شده، نگرش‌های دینی در قالب‌های سکولار استمرار می‌یابد.^{۱۵۰} به‌طور کلی، در سنت شرق‌شناسی، جوامع اسلامی از موضعی دوجانبه مورد بررسی و تفسیر قرار گرفته‌اند. در ابتدا، از موضع آموزه‌های کلیسای مسیحی و آن‌گاه، از منظر معیارهای مدرنیته.^{۱۵۱} در عهد روشنگری و سده‌های پس از آن، ضدیت و دشمنی موجود در آثار بسیاری از نویسندگان قرون وسطا، با وجود گرایش‌های سکولاریستی آن‌ها، در لباس اندیشه‌های شبه‌علمی شرق‌شناسی تداوم یافت. گویی مسیونرهای اسلام‌ستیز جای خود را به شرق‌شناسان داده، بحث‌های کلامی مطرح‌شده بین اسلام و مسیحیت اینک به‌صورت تحقیقات تاریخی و اجتماعی مطرح می‌شد. اتهامات شرق‌شناسان به اسلام، در چارچوب همان اتهاماتی تداوم یافت که در

عهد مسیحیت توسط کسانی چون یوحنا دمشقی اظهار می‌شد.^{۱۵۲} توهین به پیامبر اسلام و قرآن و اسلام را عامل عقب‌ماندگی شمردن، از مهمترین محورهای دشمنی شرق‌شناسان با دین اسلام بود.^{۱۵۳} بسیاری از شرق‌شناسان، اسلام را «محمدیسم» می‌نامیدند. این نگرش، این معنا را به همراه داشت که اسلام دینی الهی نبوده، بلکه محصول فکر و ذهن خود پیامبر بوده است.^{۱۵۴}

از دید شرق‌شناسی، به لحاظ روان‌شناختی، اسلام باعث گرایش‌هایی چون: گوشه‌گیری، تسلیم و اعتقاد به تقدیر و سرنوشت است. ایمان اسلامی، برای تغییر دادن نظامات اجتماعی و یا مقابله و مخالفت با استبداد سیاسی، هیچ انگیزه‌ای ایجاد نمی‌کند. شکست جوامع اسلامی، در رشد و توسعه هماهنگ با خطوط تاریخی غربی و حرکت به سوی یک جامعه دموکراتیک و صنعتی، به ذات و ماهیت اسلام مربوط است.^{۱۵۵} این دیدگاه را دقیقاً سرجان مالکوم در کتاب *تاریخ ایران* خود اظهار می‌دارد. وی نیز همانند بسیاری از نویسندگان، منشأ وحیانی اسلام را منکر می‌شود و بهشت، عقیده در باب فرشتگان و جن‌ها را برگرفته شده از عقاید یهود و زرتشت می‌داند.^{۱۵۶} سرجان مالکوم^{۱۵۷}، در کتاب *تاریخ ایران*، در پاسخ به پرسش کمبود پیشرفت در بین ایرانیان، علت را اسلام بیان می‌کند.

به‌طور کلی، مالکوم میانه‌ای با اسلام نداشت. از نظر او، بهترین خصایص دین اسلام، از مسیحیت گرفته شده است. دین اسلام، دینی است مخالف اصلاحات، و پیروان آن با تعصبات، خرافه‌پرستی و تمایلات بی‌جهت مقید شده‌اند. بنابراین، چیزی جز بربریت نمی‌توانست نتیجه این دین باشد. از نگاه وی، نمونه‌ای از ملل مسلمان وجود ندارد که به درجه والایی از تمدن رسیده باشند؛ اما چرا این وضعیت پیش آمده است؟ برای اینکه بیش از همه، پیامبر اسلام، جنگ و سخت‌کشی را ترغیب کرده است.^{۱۵۸}

وی، یکی از اولین کسانی بود که اعراب مسلمان را متهم می‌کند دستاوردهای تمدنی ایران را نابود کرده‌اند: «متابعین پیغمبر عرب، با دیدن پایداری و لجاجی که ایرانیان در

دفاع ملک و مذهب خویش نمودند، چنان در خشم شدند که چون [بر ایران] دست یافتند، هر چیز را که اسباب تقویت ملت دانستند، عرضه دمار و هلاک ساختند. شهرها با خاک یکسان... و کتب فضلالی ملت... در معرض تلف درآمد. عرب متعصب، در آن ایام به جز قرآن، نه کتابی می‌دانست و نه می‌خواست بداند.^{۱۵۹}

از دید مالکوم، اعتقاد مسلمانان به قضا و قدر، یکی از عوامل مهم عقب‌ماندگی مسلمانان است. این عقیده، از آیات قرآن به زندگی مسلمانان سرایت کرده و باعث گردید که به‌طور کلی، مسلمانان وضعیت موجود را با صبر و سکون پذیرا شده، «به همین سبب، از محاسن صلاح و معایب فساد خود، بی‌خبر بمانند.»^{۱۶۰} گرانت واتسن که کتابش با عنوان *تاریخ قاجار* در واقع تکمیل‌کننده کتاب مالکوم بود، در مورد عامل پیشرفت‌نکردن ایرانیان می‌گوید: «هر عشق ترقی در دل ایرانیان مرده و در حقیقت، مذهب آن‌ها، سدّ بزرگی برای پیشرفت است.»^{۱۶۱}

۷. شرق‌شناسی / ایران‌شناسی؛ ابزار باستان‌گرایی

از دوره رنسانس، یکی از گرایش‌های اساسی نویسندگان و متفکران اروپایی، رویکرد مثبت به فرهنگ و آداب و رسوم دوران یونانی و رومی بود. خود لغت «رنسانس»، به معنای نوزایی و تولد مجدد است. اومانیست‌ها در ترسیم سیمای انسان دلخواه خود، به نمونه‌های باستان رجوع کرده، آن را عقلانی‌تر از سده‌های میانه می‌شمردند. سده‌های بعد، توجه به شعر و ادبیات باستانی، یکی از گرایش‌های غالب فرهنگی و فکری گردید.^{۱۶۲} این رویکرد مثبت به تاریخ و فرهنگ باستانی، در بررسی تاریخ و فرهنگ شرق به‌وضوح دیده می‌شود. از دید شرق‌شناسی، همواره یک شرق خوب وجود داشت که عبارت بود از دوران کلاسیک در گذشته‌های دور هند و ایران و یک شرق بد که از زمان ظهور اسلام تاکنون ادامه داشته است. فرهنگ و تمدن اقوام آریایی که در شرق باستانی محصور بود، از هر لحاظ بر فرهنگ و تمدن اقوام و تمدن‌های دیگر برتری داشته است. بسیاری از شرق‌شناسان بزرگ چون: گوینو^{۱۶۳}، ارنست رنان^{۱۶۴}، هامبولت^{۱۶۵}، اشتاینهال^{۱۶۶}، پالمر^{۱۶۷} و

دیگران در زمره طرفداران چنین اندیشه‌ای بودند.^{۱۶۸} با توجه به این مؤلفه‌های مؤثر در گفتمان شرق‌شناسی که بیان گردید، در بررسی موضوعات شرقی، این گرایش‌ها به وضوح در آثار شرق‌شناسان هویداست و به‌ویژه در ایران‌شناسی که یکی از شاخه‌های مهم شرق‌شناسی است، این مؤلفه‌ها نمود خاصی پیدا می‌کنند.

تاریخ ایران سرجان مالکوم، موضعی تأییدآمیز و غیرانتقادی در باب تاریخ باستان دارد و به شرح شکوه و عظمت پادشاهی‌های قدیم و تعریف از آن‌ها مبادرت می‌ورزد.^{۱۶۹} کرزن که بیش از ۳۳۰ صفحه از کتابش را به شرح و توصیف آثار باستانی هخامنشیان و بیان تاریخ مربوط به آن‌ها اختصاص داده، اظهار می‌دارد: قدر و جلال پادشاهی هخامنشی، بعد از ۲۵۰۰ سال هنوز در گوش ما طنین‌انداز است. همچنین، در باب تخت جمشید می‌گوید که با بررسی تخت جمشید به این نتیجه می‌رسیم که دستگاهی برتر و برازنده‌تر از آن، به دست انسان بنا نشده است.^{۱۷۰} این کتاب‌ها که در باب ایران‌شناسی نوشته می‌شد و هریک از آن‌ها گوشه‌ای از شکوه و عظمت ایران باستان را بر ایرانیان می‌گشودند، مورد توجه واقع می‌شدند. پژوهش‌های: هنری راولینسون^{۱۷۱}، سرهارفورد جونز، گرانت واتسن، سرپرسی سایکس و حتی در دوره‌های متأخرتر، الول ساتن^{۱۷۲} و نیز پژوهش‌های دانشگاه کمبریج در نگارش یک دوره تاریخ عمومی برای ایران، از جمله تحقیقات ایران‌شناسی انگلیسی با چنین رویکردهایی می‌باشند.

جریان مسلط شرق‌شناسی که جهان‌بینی خود را از مبانی فکری عصر روشنگری و سده‌های بعد اروپا به اضافه اقتضات سیاسی کشورهای متبوع خود گرفته بود، به‌شدت با اسلام و اصول اعتقادی آن، سرستیز داشت. در مقابل، تقریباً همه آن‌ها در نگارش تاریخ باستانی، نوعی احساس همدلی داشتند. برخی از منتقدان بر این باورند که تأکید شرق‌شناسان بر گذشته پیش از اسلام و اهمیت و برتری قائل‌شدن آن دوره تاریخی نسبت به دوره اسلامی، به منظور بزرگ‌نمایی گذشته کشورهای اسلامی و کم‌اهمیت نشان دادن دستاوردهای تمدن اسلامی بوده است.^{۱۷۳}

نتیجه

گفتمان شرق‌شناسی به طور کلی، و ایران‌شناسی انگلیسی به‌ویژه، بر اساس اقتضائات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مشخصی پدید آمده است. شکل‌گیری و روند ردپای استعمار، آشکارتر از آن است که بشود به کتمان آن پرداخت. این گفتمان، به سازه‌ای در دست استعمار انگلیس بدل شد تا با انکا بر آن، اهداف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خود را به شکل بهتر و کامل‌تری دنبال نماید. همچنین، ایران‌شناسی انگلیسی، به ابزاری تبدیل شد تا پژوهشگران و ایران‌شناسان انگلیسی به هویت‌سازی از خویش در مقایسه با ایرانیان و شرقی‌ها مبادرت نمایند. با توجه به اینکه بسیاری از ایرانیان به صورت مستقیم و غیرمستقیم تحت تأثیر و پیرو گفتمان ایران‌شناسی واقع شدند، مؤلفه‌های ایران‌شناسی انگلیسی در اندیشه و گرایش‌های فکری آن‌ها تداوم پیدا کرد. اسلام‌ستیزی، باستان‌گرایی و نژادگرایی در گفتمان ایران‌شناسی، تأثیرهای عمده‌ای در برسازگی هویت جدید ایرانی در اواخر دوره قاجار و به‌ویژه در عصر پهلوی بر جای گذاشته است.

پژوهش و بررسی تاریخ و فرهنگ جوامع شرقی به‌طور کلی، و مقایسه آن با جوامع غربی از منظر شرق‌شناسی، منجر به ایجاد نظریات نسبتاً پذیرفته‌شده‌ای گردیده است که هنوز هم مبنای بررسی و تحلیل مسائل و موضوعات جوامعی چون ایران، نه‌تنها توسط ایران‌شناسان، بلکه توسط پژوهشگران ایرانی گردیده است. شرق‌شناسی، با ادعای مطالعات عینی و روشمند، نه‌تنها نویسندگان اروپایی، بلکه پژوهشگران بومی را نیز به علمی‌بودن خود متقاعد ساخته است؛ به عبارت دیگر، شرق‌شناسی با مطالعات و دستاوردهای چند سده خود، موفق به ایجاد یک نظام دانشی شده است که در داخل آن، هر کسی بخواهد پژوهشی انجام دهد، در نهایت، به دیدگاه‌های معینی می‌رسد که نتیجه آن، چیزی جز بازتولید روایت‌های شرق‌شناسانه از تاریخ بر اساس معیارهای مدرنیته و فرهنگ مسیحی اروپایی نیست.

پی‌نوشت‌ها

۱. محسن الویری، *مطالعات اسلامی در غرب*، تهران: سمت، ۱۳۹۰ش، ص ۲۰۲.
۲. محمد الدسوقی، «اندیشه خاورشناسی در ترازوی نقد علمی»، ترجمه رضا شهریور، نامه فرهنگ، ش ۲۱، ص ۹۲.
3. Silvestre de sacy.
۴. رضا داوری اردکانی، *درباره غرب*، تهران: هرمس، ۱۳۷۹ش، ص ۱۰۶.
۵. ادوارد سعید، *شرق‌شناسی*، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۱ش، ص ۱۶.
6. Schaar, Stuart, *orientalism at the service of imperialism: orientalism: a reader*, edited by a.l.macfie, new York, new York university press, 2000, p 182.
- 45 p 2002, 7. Macfie, M.L., *orientalism*, longman,
8. Haileybury.
۹. ابوالقاسم طاهری، *سیر فرهنگ ایران در بریتانیا؛ تاریخ دوست‌ساله مطالعات ایران*، تهران: انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۲ش، ص ۱۷.
۱۰. الویری، پیشین، ص ۷۹.
11. Sir Percy Molesworth Sykes.
۱۲. سرپرسی سایکس، *سفرنامه سرپرسی سایکس یا ده هزار مایل در ایران*، ترجمه حسین سعادت نوری، تهران: کتابخانه ابن سینا، ۱۳۳۶ش، ص ۴۳۸.
۱۳. همان، ص ۴۴۲.
۱۴. دنیس رایت، *انگلیسیان در میان ایرانیان*، ترجمه غلام‌حسین صدری افشار، تهران: اختران، ۱۳۸۵ش، ص ۱۷ - ۲۱.
15. Bowen, H.V., *the business of empire: the east india company and imperial british 1756-1833*, new York, Cambridge university press, 2006, pp

151-153.

۱۶. Sir Denis Wright، سیاست‌مدار و دیپلمات کهنه‌کار انگلستان که مدت دوازده سال را در ایران گذرانیده و از سال ۱۳۳۲ش/ ۱۹۵۳م کاردار سفارت انگلیس در تهران، و از سال ۱۳۴۲ - ۱۳۵۰ش/ ۱۹۶۳ - ۱۹۷۱م وزیر مختار انگلیس در ایران، و سپس عضو مؤسسه مطالعات ایرانی در انگلستان بوده است.

17. Harington, Jack, *sir gohn Malcolm and the creation of british india*, new York, palgrave macmillan, 2010, p 1.

18. Macdonald kennier.

۱۹. رایت، پیشین، ص ۲۰۴ و ۲۰۵.

20. British museum.

۲۱. رایت، پیشین، ص ۲۵.

۲۲. رایت، پیشین، ص ۲۰۲.

۲۳. فریدون زندفرد، سرگور اوزلی؛ اولین سفیر انگلیس در دربار قاجار، تهران: نشر آبی، ۱۳۸۶ش، ص ۱۲۹.

۲۴. رایت، پیشین، ص ۱۴۹.

۲۵. همان، ص ۲۱۴.

۲۶. سازمان اطلاعات مخفی بریتانیا (MI6).

۲۷. سر اوستن هنری لایارد، سفرنامه لایارد یا ماجراهای اوکلیه در ایران، ترجمه مه‌راب امیری، تهران: انتشارات وحید، ۱۳۶۷ش، ص ۱۶، ۱۱۰ و ۱۱۲. گفتنی است که در غار «اشکفت سلمان»، بزرگ‌ترین نوشته میخی مربوط به دوره عیلامی در جنوب ایذه وجود دارد.

۲۸. فیروز کاظم‌زاده، روس و انگلیس در ایران (۱۸۶۴ - ۱۹۱۴م)، ترجمه منوچهر امیری، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۱ش، ص ۱.

29. Lord George Nathaniel Curzon.

۳۰. رایت، پیشین، ص ۱۵۸.

۳۱. جرج ناتانیل کرزن، *ایران و قضیه ایران*، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲ش، ج ۱، ص ۲۱ و ۲۲.
۳۲. سعید، پیشین، ص ۳۸۳.
۳۳. همان.
۳۴. انتونی وین، *ایران در بازی بزرگ*، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: نشر پیکان، ۱۳۸۳ش، ص ۹.
۳۵. همان، ص ۲۴ و ۳۷.
۳۶. سایکس، پیشین، ص ۴۳۹.
۳۷. سرپرسی سایکس، *تاریخ ایران*، ترجمه محمدتقی فخر داعی گیلانی، تهران: نشر دنیای کتاب، ۱۳۸۰ش، ج ۱، ص ۳۲.
۳۸. بولارد سر ریدر ویلیام، *نامه‌هایی از تهران (خاطرات بولارد سفیر کبیر انگلستان در ایران)*، ترجمه غلامحسین میرزا صالح، تهران: نگاه معاصر، ۱۳۸۸ش، ص ۱۵۵.
۳۹. آن لمبتون، *گفتاری در باب ایران‌شناسی؛ ایران عصر قاجار*، ترجمه سیمین فصیحی، مشهد: جاودان خرد، ۱۳۷۵ش، ص ۴۴۹.
40. Sir Reader Bullard.
۴۱. فاطمه صفوی، «دوشیزه لمبتون»، فصلنامه مطالعات تاریخی، ش ۱۹، زمستان ۱۳۸۶ش، ص ۸۷.
42. Victory house.
۴۳. بزرگ علوی، *خاطرات*، به کوشش حمید احمدی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۷۷ش، ص ۱۴۳ و ۲۶۰.
44. Romanticism.
۴۵. منصور ثروت، «مکتب رمانتیسیم»، پیک نور، سال ۱، ش ۲، تابستان ۱۳۸۲ش، ص ۴۱.
۴۶. میمنت میرمحمدصادقی، «شناخت مکتب‌های ادبی»، چیستا، ش ۶۲، آبان ۱۳۶۸ش، ص

۲۹۲.

۴۷. دانکن هیث و جودی بورهام، *رمانتیسیم*، ترجمه کامران سپهران، تهران: پردیس دانش و شیرازه، ۱۳۸۸ش، ص ۱۵۷.

۴۸. داریوش آشوری، *ما و مدرنیت*، تهران: صراط، ۱۳۷۱ش، ص ۷۳.

۴۹. Friedrich Schlegel، درگذشته ۱۹۲۱م، ادیب و فیلسوف مکتب رمانتیسیم آلمانی.

۵۰. سعید، پیشین، ص ۱۸۱.

51. lockman, opcit, p 69.

52. Yamanaka, yuriko and tetsuo mishio, *the Arabian nights an orientalism; perspectives from east and west*, london and new York, I.B.tauris, 2006, p 222.

۵۳. ضیاءالدین سردار، *شرق شناسی*، ترجمه محمدعلی قاسمی، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۸۷ش، ص ۶۷.

۵۴. محمدتقی قزلسفلی، «ایران از منظر شرق شناسی»، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، ش ۱۵۱ و

۱۵۲، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۹ش، ص ۶.

۵۵. در مسافرت های ناصرالدین شاه و استقبال زیاد از وی در انگلستان، به عنوان یک سلطان شرقی و مملکت باستانی و ستایش هایی که نثار وی می شد، رگه هایی از رمانتیسیم را می توان ملاحظه کرد. در این باره، نک: عباس امانت، *قبله عالم*، ترجمه حسن کامشاد، تهران: نشر کامشاد، ۱۳۸۳ش، ص ۵۵۳.

در زمان ناصرالدین شاه، به دنبال شهرت داستان های هزارویک شب، این کتاب با ترجمه عبدالطیف طسوجی در سال ۱۲۶۱ق در تبریز به چاپ رسید و مورد علاقه ناصرالدین میرزای ولیعهد قرار گرفت. (عباس امانت، پیشین، ص ۱۱۶)

۵۶. محمدعلی طالقانی، «سرآغاز کوشش های خاورشناسی در انگلستان»، *مجله ایران شناسی*، س ۱۱، ش ۴۳، پاییز ۱۳۷۸ش، ص ۶۱۳.

۵۷. Sir William Jones، سر ویلیام جونز، درگذشته به سال ۱۷۹۴م، خاورشناس و

- زبان‌شناس انگلیسی و بنیان‌گذار نظریه هم‌خانوادگی زبان‌های هند و اروپایی.
۵۸. سید ضیاء‌الدین سجادی، «ایران‌شناسان و متون عرفانی فارسی»، مجموعه مقالات انجمن‌واره بررسی مسائل ایران‌شناسی، به کوشش علی موسوی گرمارودی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۹ش، ص ۲۲۶.
۵۹. Edmund burke، درگذشته ۱۷۹۷م، سیاست‌مدار و فیلسوف سیاسی بریتانیایی.
60. harington, op, cit, p 1.
۶۱. James mill، درگذشته ۱۸۳۶م، فیلسوف، مورخ و اقتصاددان بریتانیایی و از طرفداران مکتب اصالت فایده.
۶۲. Sir walter scott، درگذشته ۱۸۳۲م، رمان‌نویس، شاعر و مورخ انگلیسی که به «پدر رمان تاریخی» معروف است.
۶۳. James Justinian Morier، دیپلمات انگلیسی که به‌عنوان منشی سر هارد جونز در عهد فتح‌علی‌شاه به ایران آمد و در بازگشت به انگلستان، به همراه میرزا ابوالحسن شیرازی، رمان «سرگذشت حاجی‌بابا اصفهانی» را به نگارش درآورد.
۶۴. م. ای، دو مورخ انگلیسی تاریخ‌نگاری ایران؛ یعقوب آژند، تاریخ‌نگاری در ایران، نشر گستره، ۱۳۶۰ش، ص ۱۳۹.
۶۵. Edward Granville Browne، درگذشته ۱۹۲۶م، ایران‌شناس معروف انگلیسی که کتاب تاریخ مشروطیت ایران و به‌ویژه تاریخ ادبیات ایران وی معروف است.
۶۶. ادوارد گرانویل براون، یک سال در میان ایرانیان، ترجمه مانی صالحی علامه، تهران: نشر اختران، ۱۳۸۴ش، ص ۳۱۲.
67. Young Robert.
۶۸. رابرت یانگ، اسطوره سفید؛ غرب و نوشتن تاریخ، ترجمه جلیل کریمی و کمال خالق‌پناه، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۹۰ش، ص ۱۹.
۶۹. هما ناطق، از ماست که بر ماست، تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۵۴ش، ص ۱۱۳.

۷۰. جیمز موریه، سرگذشت حاجی بابا اصفهانی، ترجمه میرزا حبیب اصفهانی، ویرایش جعفر مدرس صادقی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۵ش، ص ۶.
۷۱. فرزاد بوبانی، «جیمز موریه، حاجی بابا و ادبیات استعماری»، پژوهش‌های زبان‌های خارجی، ش ۴۳، بهار ۱۳۸۷ش، ص ۶.
۷۲. موریه، پیشین، ص ۹.
۷۳. کرزن، پیشین، ص ۳۵.
۷۴. سایکس، سفرنامه سرپرسی سایکس، ص ۳.
75. Lockman, zachary, contending visions of middle east:the history and politics of orientalism, Cambridge, Cambridge university press, 2010, p 12.
۷۶. برایان اس ترنر، شرق‌شناسی، پست مدرنیسم و جهانی‌شدن، ترجمه محمدعلی محمدی، تهران: نشر یادآور، ۱۳۹۰ش، ص ۸۶.
77. Elgamri, Elzain, Islam in the british broodsheets(the impact of orientalism on representations of islam in the british press),uk,Ithaca press, 2008, p xvii.
78. Gemie, Sharif, loti,orientalism and the fresh colonial experience,journal of European area studies, vol, 8, no 2, 2000, p 65.
۷۹. الویری، پیشین، ص ۱۷.
80. Clifford, James, on orientalism,Edward said,vo II,edited by Patrick William,sage publications solomon,Robert c.in the spirit of hegel,new york,oxford university, 2001, p 23.
۸۱. Secularism؛ عقیده‌ای که به جدایی نهادهای دولتی و اجتماعی از نهادهای مذهبی اعتقاد دارد.
۸۲. Rationalism: مکتب اصالت عقل؛ به این معنا که عقل انسانی به‌تنهایی و بدون نیاز به وحی، توانایی قانون‌گذاری و تعیین سرنوشت بشر را داراست.
۸۳. Positivism، اثبات‌گرایی یا تحصیل‌گرایی که در علوم انسانی همانند علوم طبیعی، معتقد به اصالت داده‌های مبتنی بر حس و تجربه است.

۸۴. سردار، پیشین، ص ۸ و ۱۰.
۸۵. آشوری، پیشین، ص ۶ و ۷۰.
۸۶. زاگرس زند، «بررسی تطبیقی پژوهش‌های ایران‌شناسی غربی و شرق‌شناسی»، مطالعات ملی، س ۱۱، ش ۲، تابستان ۱۳۸۹ش، ص ۱۶۸.
۸۷. زندفرد، پیشین، ص ۲۳۱.
۸۸. عبدالهادی حائری، نخستین رویارویی‌های ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۰ش، ص ۱۱۰ و ۱۱۱.
۸۹. جیمز بیلی فریزر، سفرنامه فریزر، ترجمه منوچهر امیری، توس، ۱۳۶۴ش، ص ۱۵.
۹۰. لایارد، پیشین، ص ۳۴۰.
۹۱. واتسن، پیشین، ص ۱۷.
۹۲. کرزن، پیشین، ص ۳۳.
۹۳. Michael Hereford، از اعضای سفارت انگلستان در ایران در دوره پهلوی.
۹۴. بولارد، پیشین، ص ۱۷۱.
۹۵. همان، ص ۲۴۲.
۹۶. ذکرائه محمدی، «ایران و ایرانی در تاریخ‌نگاری مدرن غربی»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، ش ۱۴۵، خرداد ۱۳۸۹ش، ص ۳.
97. Georg Wilhelm Friedrich Hegel (1831).
۹۸. یانگ، پیشین، ص ۸۲.
۹۹. ترنر، پیشین، ص ۹۰.
۱۰۰. Max weber، جامعه‌شناس معروف آلمانی و بنیان‌گذار مکتب تفهمی (د. ۱۹۲۰م).
۱۰۱. ترنر، پیشین، ص ۸۸.
۱۰۲. مهرزاد بروجردی، «شرق‌شناسی وارونه»، ترجمه محمدجواد غلامرضا کاشی، کیان، ش ۳۵، ۱۳۷۵ش، ص ۲۶ و ۲۵.

103. Stuart, op, cit, p 183.

۱۰۴. قاسم زائری، «ادوارد سعید، ضد شرق‌شناسی و شرق‌شناسی وارونه»، راهبرد، ش ۳۷، پاییز ۱۳۸۴ش، ص ۳۹۹.

105. Harington, op, cit, p 1.

۱۰۶. Baron de Montesquieu, از نویسندگان معروف عصر روشنگری فرانسه که دو کتاب روح‌القوانین و نامه‌های ایرانی وی معروف است. (د. ۱۷۵۵م)

107. op, cit, p 88.

۱۰۸. محمدتقی نظام مافی، ایران و انگلیس؛ کرشمه روابط سیاسی، تهران: کتاب سیامک، ۱۳۸۰ش، ص ۲۱۴.

109. Robert grant Watson.

۱۱۰. واتسن، پیشین، ص ۳۱.

۱۱۱. کرزن، پیشین، ج ۲، ص ۵۳۸.

۱۱۲. همان، ص ۴۸.

۱۱۳. همان، ص ۷۵۵.

۱۱۴. فریزر، پیشین، ص ۹۱.

۱۱۵. محسن خلیلی، «نقدی دیگر از ایران‌شناسی انگلیسی‌ها»، پژوهش‌نامه علوم سیاسی، س ۱، ش ۲، ۱۳۸۵ش، ص ۱۵۱.

۱۱۶. سایکس، سفرنامه، ص ۴۴۲.

۱۱۷. کرزن، پیشین، ص ۷۱۶.

۱۱۸. هاشم آغاجری و ذکراالله محمدی، «تاریخ ایران در تاریخ‌نگاری سرپرسی سایکس»، فصلنامه علوم انسانی دانشگاه الزهراء، س ۱۶، ش ۵۹، ۱۳۸۵ش، ص ۲۴.

۱۱۹. سرپرسی سایکس، تاریخ ایران، ج ۲، ص ۶۷۰.

۱۲۰. همان، ص ۷۶۰.

۱۲۱. ناصر صدقی، «جایگاه تاریخی ایران در سنت‌های شرق‌شناسی»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، ش ۱۸۳، مرداد ۱۳۹۲ش، ص ۶.

۱۲۲. رابرت گرانت واتسن، *تاریخ قاجار*، ترجمه عباسقلی آذری، [بی‌جا]: [بی‌نا]، ۱۳۴۰ش، ص ۳۶.

۱۲۳. سایکس، *تاریخ ایران*، ج ۲، ص ۵۳۲ و ۵۶۳.

۱۲۴. John Stuart Mill، درگذشته ۱۸۰۶م، فیلسوف و سیاست‌مدار انگلیسی.

۱۲۵. Thomas Carlyle، درگذشته ۱۸۸۱م، مورخ بنام بریتانیایی که اثر وی درباره قهرمانان، معروفیت بیشتری دارد.

۱۲۶. George Eliot، درگذشته ۱۸۸۰م، رمان‌نویس معروف بریتانیایی.

127. Chamberlain.

128. Grant.

۱۲۹. ویل و آریل دورانت، *درآمدی بر تاریخ تمدن*، ترجمه احمد بطحایی و خشایار دیهیمی، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۸ش، ص ۱۸۶.

۱۳۰. آر. جی کالینگوود، *مفهوم کلی تاریخ*، ترجمه علی‌اکبر مهدیان، تهران: نشر اختران، ۱۳۸۵ش، ص ۱۱۸.

۱۳۱. بروجردی، پیشین، ص ۲۵.

132. sir william jones.

133. Ballantyne, Tony, *orientalism and race, Arianism in the british empire*, new york, palgrave, 2002, p 19-20

134. Zia-ebrahimi, reza, *self-orientalization and dislocation: The use and abuse of the Aryan discourse in iran*, Iranian studies, vo 144, num 4, july, 2011, p 454.

۱۳۵. Abraham Hyacinthe Anquetil Duperron، درگذشته ۱۸۰۵م، خاورشناس فرانسوی که در اوّلین ترجمه‌اش، پانیشادها را به زبان فرانسه بازگرداند و اوستا را به اروپاییان

معرفی کرد.

136. Zia-ebrahimi, op cit, p 448.

۱۳۷. نیکی کدی و رودی متی، *ایران‌شناسی در اروپا و ژاپن*، ترجمه مرتضی اسعدی، تهران: انتشارات بین‌المللی الهدی، ۱۳۷۱ش، ص هیجده.

۱۳۸. احسان نراقی، «راهیابی نو برای شرق‌شناسی»، راهنمای کتاب، س ۱۸، ش ۱ - ۳، ۱۳۵۴ش، ص ۲؛ به نقل از: الویری، پیشین، ص ۸۷.

۱۳۹. کرزن، پیشین، ج ۱، ص ۲۴.

۱۴۰. سایکس، *تاریخ ایران*، ج ۲، ص ۲۳۶ و ۲۰۱.

۱۴۱. فریدون آدمیت، *اندیشه‌های میرزاآقاخان کرمانی*، تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۳۶ش، ص ۲۶۵؛ رضا بیگدلو، *باستان‌گرایی در تاریخ معاصر ایران*، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۰ش، ص ۲۶۶.

۱۴۲. Voltaire، *در گذشته ۱۷۷۸م*، مورخ معروف فرانسوی و از روشنفکران عصر روشنگری.

۱۴۳. David Hume، *در گذشته ۱۷۷۶م*، مورخ و فیلسوف مکتب تجربه‌گرایی بریتانیایی.

۱۴۴. کالینگوود، پیشین، ص ۱۰۰.

۱۴۵. Humanism، مکتب اصالت بشر که معتقد است انسان با اتکا به توانایی‌هایش، بدون تمسک به وحی، توانایی تعیین سرنوشت خود را دارد.

۱۴۶. میشل بنتلی، «تاریخ‌نگاری عهد روشنگری»، ترجمه علیرضا ملائی توان، رشد آموزش تاریخ، س ۵، ش ۱۳، ۱۳۸۲ش، ص ۲۷.

۱۴۷. Watt William Montgomery، *در گذشته ۲۰۰۶م*، استاد برجسته مطالعات اسلامی در دانشگاه ادینبورگ اسکاتلند.

۱۴۸. الویری، پیشین، ص ۵۸.

۱۴۹. Peter burke، نویسنده معاصر کتاب *تاریخ فرهنگی*.

۱۵۰. پیتر برک، *تاریخ فرهنگی چیست؟*، ترجمه نعمت‌الله فاضلی و مرتضی قلیچ، تهران:

پژوهشکده تاریخ اسلام، ۱۳۸۹ش، ص ۵۷.

۱۵۱. صدقی، پیشین، ص ۶.
۱۵۲. سردار، پیشین، ص ۳۰.
153. Curits, michael, orientalism and islam, Cambridge, cambridge university pres, 2009, p 31.
154. Mohar ali, mohammad, sirat al-nabi and orientalis. vol 1, madineh, king fahad compelex, 1997, p 401.
۱۵۵. غلام‌عباس توسلی، «نقد تحقیقات شرق‌شناسی درباره رابطه اسلام و سرمایه‌داری»، نامه علوم اجتماعی، زمستان ۱۳۷۳ش، ص ۴.
۱۵۶. سرجان مالکوم، تاریخ ایران، ترجمه میرزا اسماعیل حیرت، دنیای کتاب، ۱۳۸۲ش، ص ۶۵۹ و ۶۶۴.
157. sir john malcolm.
۱۵۸. مالکوم، پیشین، ص ۳۶۷.
۱۵۹. همان، ص ۱۲۷.
۱۶۰. همان، ص ۶۶۵.
۱۶۱. گرانت واتسن، پیشین، ص ۳۱.
۱۶۲. فرانکلین لوفان بومر، جریان‌های بزرگ در تاریخ اندیشه غربی، ترجمه حسین بشیریه، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران، ۱۳۸۰ش، ص ۱۵۴.
۱۶۳. Joseph Arthur de Gobineau، درگذشته ۱۸۸۲م، دیپلمات و نویسنده فرانسوی و از بنیان‌گذاران نظریه نژادی.
۱۶۴. Ernest Renan، درگذشته ۱۸۹۲م، مورخ و فیلسوف فرانسوی.
۱۶۵. Wilhelm von Humboldt، درگذشته ۱۸۳۵م، فیلسوف و خاورشناس آلمانی.
166. Stein hull.
167. Palmer.
۱۶۸. سعید، پیشین، ص ۱۸۲.

-
۱۶۹. مالکوم، پیشین، ص ۷۹.
۱۷۰. کرزن، پیشین، ج ۱، ص ۱۷۴ و ۱۸۸.
۱۷۱. Sir Henry Rawlinson، درگذشته ۱۸۹۵م، دیپلمات و خاورشناس انگلیسی که موفق به رمزگشایی خطوط میخی پارسی شد.
۱۷۲. Laurence Paul Elwell-Sutton، درگذشته ۱۹۸۴م، ایران‌شناس انگلیسی.
۱۷۳. الویری، پیشین، ص ۱۸۹.